

فصل چهارم

اعدامها

«اوایل تیرماه ۶۰ یک شب صدای مهیبی شنیدیم. حدود ۱۰ نفر بیدار بودیم. همه به هم نگاه کردیم که چه خبر شده؟ چیزی دستگیرمان نشد. صبح روز بعد بلندگوهای حیاط بند روشن شد و پاسداری شروع کرد به خواندن اعلامیه دادستانی مبنی بر این که شب گذشته تعدادی از زندانیان را اعدام کرده اند. تازه فهمیدیم صدایی که شب قبل شنیده بودیم، صدای شلیک بوده است. بعد هم روزنامه ها اعلامیه را منتشر کردند... پس از آن، شبها وقتی صدای گلوله ها بلند می شد بچه ها می گفتند "باز هم دارند تیرآهن خالی می کنند" و بیدار می نشستیم تا آن صداها تمام شود...»

«از گزارش یک زندانی از بند رسته»

اصطلاح «خالی کردن تیرآهن» برای کلیه زندانیان زندان اوین اصطلاحی آشناست. آنان سنگین ترین و زجرآورترین لحظات خود را لحظاتی توصیف می کنند که در آخرین ساعت‌های هر شب این صدای هولناک فضای ساکت دره اوین را می شکافت و پس از آن زندانیان تمام هوش و حواس خود را جمع می کردند تا تعداد تک تیرهای «خلاص» را بشمارند. در زندان اوین محل تیربارانها پشت بند ۴ بود، اما خیلی وقتها زندانیان را در داخل استخر اوین تیرباران می کردند تا پاك کردن خون آنان برای زندانبانان مشکلی ایجاد نکند و به سادگی و سرعت بشود آن را شست.

مشابه گزارشی را که در زیر نقل می کنیم چندین زندانی نوشته اند: «در سال ۱۳۶۰ وقتی اعدامها شروع شد، گستردگی آن را ما نمی توانستیم تصور کنیم. اما در روزهای متوالی دسته های ده تایی و بیست تایی مجاهدین روانه میدان اعدام می شدند، به طوری که شمارش آنها از دستمان دررفته بود. شبها و روزها می نشستیم و صدای تک تیرها را شمارش می کردیم».

یک مجاهد از بندرسته نوشته است: «خالی کردن تیرآهن به طور روزانه، یا چندروز ثابت در هفته، تا اواخر بهار سال ۱۳۶۱ ادامه داشت، سپس قطع شد. پس از آن، اعدامها در سالن صداگیری شده یا به وسیله دار زدن انجام می شد».

مجاهد دیگری گزارشی مشابه نوشته است: «در زندان اوین، من در بند ۱، اتاق ۱ طبقه بالا بودم، هر شب اعدامها با صدایی مانند صدای مهیب خالی کردن حجم عظیمی از تیرآهن شروع می شد. با سایر هم بندان تعداد تعداد تیرهای خلاص را می شمردیم و سعی می کردیم تعداد اعدامها را به خاطر بسپاریم. اما پس از مدتی حساب آن از دستمان خارج

شد. ۱۰۰۰، ۲۰۰۰، ۵۰۰۰ و ... اعدامها هم چنان ادامه داشت. اعدامها که غالباً در دسته های ۲۰ تا ۲۰۰ نفره انجام می شد، حداقل تا یک سال لاینقطع ادامه داشت». در این گزارش از صحنه درناکتری نیز سخن رفته است: «بین ساعتهای ۲ تا ۴ صبح، افراد را برای بردن جنازه شهیدان به محل اعدام صدا می زدند. هم اناقیا کمابیش در جریان پرونده های هم بودند، و از ساعت مراجعه، نوع صدا کردن و تعدادی که صدا می زدند کاملاً مشخص می شد که آنها را برای تیرباران می برند. پاسدار بند می آمد، از هر اتاق چنداسم را می خواند و می گفت آماده شوید. دیده بوسیها و در آغوش کشیدنها شروع می شد. چهره ها دو حالت کاملاً متفاوت داشتند. از یک طرف بچه های اعدامی لبخند به لب با دیگران شوخی می کردند. آخرین روبروسیها همراه بود با زمزمه شعاری در گوشها. بسیاری مواقع بود که شعار به لب با تک تک بچه ها روبروسی می کردند و به آنها روحیه می دادند. از طرف دیگر چهره های بچه هایی بود که باقی مانده بودند. اشکها از گوشه چشمها سرازیر می شد و بچه های اعدامی را یکی یکی غرق بوسه می کردند. آنها که کار دیده بوسیشان تمام می شد در حلقه بی اطراف کسانی که قرار بود برای اعدام برده شوند و مشغول روبروسی با سایرین بودند سرود "بخوان ای همسفر با من" یا "آزادی" را به آرامی زمزمه می کردند.

**"بخوان ای همسفر با من،
به یاد صبح آزادی،
در این شبهای سنگین دل،
برآر از سینه فریادی**

**برای مرگ اهریمن،
بخوان ای همسفر با من"**

فریاد پاسدار بند تنها چیزی بود که می توانست این جمع گردهم آمده را از هم جدا کند. معمولاً جدا کردن اعدامیها از دیگران به ضرب و شتم سایرین می کشید. اعدامیها اگر وسیله بی داشتند به یک یک بچه های دیگر بند به یادگار می دادند.

پیراهن، ساعت، کفش، و حتی دستمالشان را به یادگار می گذاشتند و می رفتند. اغلب زندانیانی که از سیاهچالهای خمینی زنده بیرون آمده اند، چند یادگاری از شهیدان با خود دارند. در موزه مقاومت صدها یادگار از این دست وجود دارد که از طریق زندانیان آزاد شده یا خانواده شهیدان یا ... به دست سازمان مجاهدین رسیده است.

اشاره‌ی به سوابق دوارگان سرکوب

در سال ۱۳۶۰ در اوین، دوارگان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» و «دادستانی انقلاب» مستقر بودند. تمامی دستگیریه‌ها و شکنجه و اعدامهای رسمی را این دوارگان انجام می دادند. دادستانی، ارگان مادر بود و مسئولیت کل اوین را داشت. سپاه پاسداران در بندی موسوم به بند ۲۰۹ مستقر بود که علاوه بر نزدیک به ۹۰ سلول انفرادی، یک شکنجه گاه و محلهای مربوط به بازجویی و حتی محاکمه داشت.

در کارکرد این دو ارگان اصلی سرکوب، از روز اول اختلاف مشخصی وجود داشت. پاسداران ناچار از تعقیب سرنخهای به دست آمده و گرفتن حداکثر اطلاعات از زندانیان دستگیر شده، بودند. اما خط دادستانی انقلاب، اعدام هرچه سریعتر زندانیان بود تا فضای رعب و وحشت در جامعه ایجاد کند. در نهایت از سال ۱۳۶۲ به بعد، لاجوردی که در آن زمان در رأس دادستانی مستقر در اوین، مسئولیت کل اوین را به عهده داشت، موفق شد سپاه پاسداران را از اوین به پادگان عشرت آباد بفرستد، و تا مدتی خود حاکم بلامنازع اوین گردد.

به این ترتیب و در این شرایط، اعدامها در اوین هیچ روال از پیش تعیین شده و مشخصی نداشت. تنها چیزی که می توان گفت این است که رژیم به درستی دریافته بود که موجودیتش با این اعدامها گره خورده است.

اعدامها در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۱ تا آن جا شتاب زده و سریع بود که تعداد زیادی از کسانی که در دستگیریهای گسترده خیابانی بازداشت و به اوین آورده شده بودند، بدون احراز هویت، فقط به ظن شرکت در تظاهرات، به جوخه تیرباران سپرده شدند. روزنامه اطلاعات ۳ تیرماه ۱۳۶۰، یعنی چندروز پس از تظاهرات مسالمت آمیز ۳۰ خرداد (۱)، یک آگهی همراه با عکسهای ۱۲ دختر نوجوان هوادار مجاهدین را به چاپ رساند. در این

آگهی آمده است: «صبح امروز از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در رابطه با مجرمینی که در جریانات ضدانقلابی اخیر دستگیر شده و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا شده، اطلاعیه‌یی به شرح زیر صادر شد:

«به اطلاع خانواده‌های محترمی که فرزندانشان در جریانات ضدانقلابی اخیر تهران دستگیر شده‌اند و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا گردیده می‌رساند لطفاً با در دست داشتن شناسنامه عکس دار خود و فرزندانشان که عکس آنها در این جا چاپ شده به دفتر مرکزی زندان اوین مراجعه کرده و فرزندانشان را تحویل بگیرند.
روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز.

لازم به یادآوری است که اسامی صاحبان عکس مشخص نشده است». این آگهی تکان دهنده فقط یک نمونه است. بسیار روشن است تعداد بسیار بیشتری بدون احراز هویت اعدام شده‌اند. برای رژیم هم مهم نبود که هویت اعدامیها را شناسایی کرده است یا نه؟

در بسیاری موارد به زندانیانی که حاضر نبودند اسامی خود را به شکنجه‌گران زندان اوین بدهند، قبل از اعدام قلم‌ماژیکی می‌دادند. آنها اگر می‌خواستند می‌توانستند اسامی خود را بر کف پا و دست خود بنویسند؛ تا پس از اعدام «سرفرصت» بشود آنها را شناخت و در صورت لزوم جسدشان را تحویل بستگانشان داد.

یک زندانی مجاهد جریان تکان دهنده‌یی را گزارش کرده است: «اواخر آبان ماه ۱۳۶۰ زن مجاهدی را به زندان آوردند. او به اعدام محکوم شده بود. در اوین به لاجوردی گفت: "در مورد اعدام خودم حرفی ندارم، اما می‌خواستم دو ماه به من فرصت بدهید، تا کودک خود را به دنیا بیاورم". لاجوردی با برافروختگی فریاد کشید: "دو ساعت هم به تو وقت نمی‌دهیم. دو ماه وقت می‌خواهی؟" و دستور داد همان شب او را که ۷ ماهه حامله بود، بردند و اعدام کردند».

در این جا بی‌مناسبت نیست از شهید والامقامی یاد کنیم که در یک عمل قهرمانانه فدایی، کچویی، یکی از جنایتکارترین مهره‌های شکنجه و اعدام در زندان اوین، را به سزای اعمالش رساند و خود نیز سر در راه این پاکبازی نهاد. او سید کاظم افجه‌ای از مجاهدینی بود که در دوران مبارزه سیاسی در لباس پاسداران در اوین کار می‌کرد و رابط سازمان با مجاهد اسیر محمدرضا سعادت‌ی بود. کاظم قهرمان مدتهای مدید با

عادیسازی، خود را در صف پاسداران اوین جا زده بود و به وظایف خطیر انقلابی خود عمل می کرد. کاظم در زندان اوین شاهد اعدامهای جمعی مجاهدان قهرمانی بود که حتی نامشان را نیز به دژخیمان نمی گویند. به همین دلیل تصمیم به مجازات لاجوردی و کچویی می گیرد، کچویی را به سزای اعمالش می رساند؛ اما لاجوردی موفق به فرار می شود. کاظم پس از انجام عملیات، خود را در محاصره می بیند، به بالای ساختمان اوین می رود و با خروش «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» خود را از ساختمان به پایین پرتاب می کند. کاظم در وصیت نامه انگیزاننده اش نوشته بود: «من محمدکاظم افجه ای، فرزند حسین و متولد اول فروردین ۱۳۴۰ به شماره شناسنامه یک صادره از تهران، شغل پاسدار زندان اوین، تاریخ ورود به زندان ۱۹ اسفند ۵۸، هدف از رفتن به زندان همکاری و همگامی با انقلاب بوده، رفته و از نزدیک مشاهده کردم کارهای ضدخلقی این حامیان انقلاب، ... برخوردهای این دیوصفتان، این سنگ دلان با انقلابیون، با افرادی که طرفدار واقعی خلق و دشمن اصلی ضدخلق می باشند ... دیدم این مرتجعین با علی در زمان خودش چنین برخوردی کرده اند و دیدیم چطور اینها از کودتاچی (ضدخلقی) برای سرکوبی مجاهدین استفاده می کنند. و به قول برادرم مسعود رجوی که می گوید، در زیارت عاشورا خواندیم، لعنت به آنهایی که جنایات را در حق تو (مجاهد زمان) دیدند و حتی سکوت پیشه کردند و این را شنیدند و سکوت کردند، این سکوت در بین یزید و حسین جز به نفع یزید نیست ...»

امکان دارد عده یی انگیزه کار من را سؤال کنند و بگویند چرا دست به این کار زدی؟ این نامه برای آنهاست. خواهم گفت، وقتی یک فرد انقلابی در دادگاهی که به اصطلاح اسلامی (که در حقیقت ضداسلامی) است محاکمه و محکوم به اعدام می شود، آیا باید دست در دست آنان گذاشت و فقط نظاره گر بود و نباید کاری کرد "بگذار اعدام کند، ما هم بعداً جوابشان را خواهیم داد؟" نه، در برابر باطل هیچ وقت نباید سکوت کرد، حتی اگر این باعث کشته شدن گردد ...

و دیگر این که انگیزه یی که مرا به این کار واداشت ضدخلقی بودن مرتجعان بود، کسانی که می خواستند با در دست داشتن امکانات تبلیغاتی وسیع خودشان، اسلام راستین و توحیدی و انقلابی مجاهدین را مسخ کنند. ولی نمی دانند ستارگانی چون مجاهدین همیشه در دل تیره و تار، در ظلمتی که صدایی جز صدای جغدان شب پرست به گوش

نمی‌رسید، فریاد مجاهدین سر به آسمان کشیده و ندای آزادی خلق را می‌دهند...» (۲) و در نامه به مادرش نوشت: «این وظیفه من است که گلوله‌ام را بر قلب این مرتجعان نشانه گیرم». گزارش زیر مشاهدات یک خواهر مجاهد است که خود از نزدیک شاهد عمل قهرمانانه کاظم در روز ۸ تیر ۱۳۶۰ بوده است:

مرگ ظالمان، سخت و بی‌امان

«از روز ۳ اسفند ۱۳۵۹ که با یک توطئه چینی، ما را از بند عمومی ۲۴۰ به سلولهای انفرادی بند ۳۱ منتقل کردند، نزدیک به ۴ ماه می‌گذشت. از روزی که به ۳۱۱ رفتیم نه از روزنامه خبری بود، نه از رادیو، به ندرت برخی بچه‌ها که اسمشان مشخص شده بود به ملاقات می‌رفتند و خبرهایی می‌آوردند، یا هر خبری را که به هر وسیله‌ای کسب می‌کردیم در اولین فرصت، همراه با خط برخورد از طریق ارتباطاتی که داشتیم، به کلیه سلولها می‌رساندیم.

روز ۸ تیر کجویی درحالی که با صدای بلند، به طوری که مشخص بود عمد دارد ما بشنویم، به زن پاسداری که مسئول بند بود می‌گفت: "مثل این که نمی‌دانند چه خبر است؟ هنوز سرود می‌خوانند و مقاومت می‌کنند. مثل این که نمی‌دانند بیرون چه خبر است، امروز اخبار رادیو را برایشان پخش کن تا بفهمند داریم دسته‌دسته اعدامشان می‌کنیم".

همان روز قبل از ظهر اخباری از رادیو را با صدای بلند در بند پخش کردند. در آن خبر اعدام ۳۰ تا ۴۰ نفر از میلشیا را به جرم داشتن فلفل و تیغ کاتر و ... شنیدیم. خط برخورد با این اقدام رژیم به سرعت به سلولها رسید. آن روز ظهر پاسدارها وقتی در هر سلولی را باز می‌کردند که زندانیان به دستشویی بروند، می‌دیدند که همه خواهران زندانی با لباس فرم میلشیا (که آن زمان مانتو و روسری سورمه‌بی بود) بیرون می‌آیند. تصمیم این بود که آن روز به عنوان ادای احترام به شهیدان، لباس رسمی بپوشیم. سرود نوبتی روز را عوض کردیم و در رأس ساعت مقرر همه سلولها سرود شهادت را خواندند. بعد از سرود شهادت، سرود ایران زمین را خواندیم. درست وسط سرود ایران زمین بودیم که در سلول

۲- کلیشه قسمتی از وصیتنامه مجاهد قهرمان کاظم افجه‌ای را در صفحات بعد ملاحظه می‌کنید.



از راست: برادر مجاهد مسعود رجوی، شهید ابو جهاد (پشت به دوربین) و شهید کاظم افجه‌ای

«سرنوشت انقلاب و ضدانقلاب تنها در یک میدان نوشته می‌شود: میدان جنگ. این قانون تاریخ است و آن که نخواهد بنا به قانون تاریخ زندگی کند، خواهد مرد. مجاهدین می‌خواستند بنا بر قانون تاریخ زندگی کنند. پس خردمندانه به این قانون گردن نهادند و بدینسان پیشاهنگ دلاوران به سوی میدان نبرد ره گشود و این را می‌توانی در تاریخ خونبار مجاهدین پیدا کنی...

باری هر شهیدی که بر زمین می‌افتد، با این آرزو میدان پیکار را ترک می‌کند که رزمنده‌یی جای او را بگیرد، محال است خونهایی که ریخته شده هدر برود. این خونها بدون شک نهال انقلاب را بارور کرده است. دیگر این نهال نخواهد خشکید، بگذار سازشکاران و ترسوها و بزدلان از این همه شهادت هراسان شوند، بگویند نمی‌شود کاری کرد.

مفهوم شهید جز این نیست که هم‌چون چراغی باشد، فراراه دیگران. شهدا جا‌پاهایی فراراه انقلاب می‌سازند... ۶ تیر ۱۳۶۰، برادرت محمد»

(از آخرین نامه‌های شهید کاظم افجه‌ای).

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

من ستمه کاسم امیر از زنده حسین و متذکره ۱۳۴۴ هجری قمری شماره ۱۳۳۱
صادره از تهران و مشتمل بر یکصد و بیست و یک برگ و در روز ۱۳۴۴ هجری قمری
در دفتر اسناد رسمی تهران به شماره ۱۳۴۴/۱۳۳۱ و در روز ۱۳۴۴ هجری قمری
کسر و کمالاً با هر سند غیر از این حاکمان انقلاب و این سند با هر سند صادره و غیره
در دفتر اسناد رسمی تهران و این سند و این با انقلاب تهران و با افراد هر که طرقت و اذیت
حق و در همین اهل حق خلیفه می باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم
خود را کرده اند و در پی هر خطره اینها که در تاریخ (مقدمه خلیفه) بر او می گذارند
خداوند بفرماید لعنت بر آنهایی که این جنایات را در حق خود (مجاهدان) دیده و حتی
نگذارت پیش کرده و در این راه شهادت کرده اند و این سنگت در پی هر
و حسین جز به نفع برید نیست.

و این را در همه دایره انگیزه تمام جوانان و جوانان کرده اند و اینها که طرقت کرده اند و اینها که
در پی هر خطره اینها که در تاریخ (مقدمه خلیفه) بر او می گذارند
خداوند بفرماید لعنت بر آنهایی که این جنایات را در حق خود (مجاهدان) دیده و حتی
نگذارت پیش کرده و در این راه شهادت کرده اند و این سنگت در پی هر
و حسین جز به نفع برید نیست.

و این را در همه دایره انگیزه تمام جوانان و جوانان کرده اند و اینها که طرقت کرده اند و اینها که
در پی هر خطره اینها که در تاریخ (مقدمه خلیفه) بر او می گذارند
خداوند بفرماید لعنت بر آنهایی که این جنایات را در حق خود (مجاهدان) دیده و حتی
نگذارت پیش کرده و در این راه شهادت کرده اند و این سنگت در پی هر
و حسین جز به نفع برید نیست.

قسمتی از وصیتنامه مجاهد شهید کاظم افجه ای

با لگد به دیوار کوبیده شد. کچویی جلاد در حالی که دستش را به کمر زده بود، به در تکیه داد و با نگاه حیوانی و غضب آلودش به ما خیره شد. چند پاسدار وحشی هم بیرون در منتظر عکس العمل ما بودند. بی اعتنا به آنها سرود را تا آخر ادامه دادیم:

مرگ ظالمان، ظالمان، ظالمان
سخت و بی امان، بی امان، بی امان
مرگ ظالمان، ظالمان، ظالمان
سخت و بی امان، بی امان، بی امان
درود، درود، درود

کچویی با لبخند مسخره اش جلو آمد. او هر وقت از دست ما کلافه می شد سعی می کرد درماندگیش را با لبخندی تمسخرآمیز و مصنوعی پنهان کند. گفت امروز شما مرگ ظالمان را خواهید دید، به شما مرگ ظالمان را نشان می دهیم. بعد پاسدارها به داخل سلولها یورش آوردند و با پارچه هایی که در دست داشتند چشمانمان را بستند. نیم ساعت بعد همه را در محوطه یی نزدیک شعبه (ساختمان محل بازجویی و ...) با چشمان بسته در فواصل چند متر از هم نشانند، من از زیر چشم بند نگاه می کردم، از هر طرف بچه ها را دسته دسته می آوردند. در فرصتی مناسب از خواهری که در نزدیکی من نشسته بود پرسیدم چه خبر است؟ او را از بند عمومی ۲۴۰ آورده بودند، گفت: «دیشب بهشتی کشته شد!». باورم نمی شد. گفتم: «چطوری؟» گفت: «دیالمه و خیلیهای دیگر هم کشته شدند». باز هم گفتم: «چطوری؟» گفت: «دفتر حزب جمهوری را منفجر کرده اند، خیلیها کشته شده اند». خبر را سریع به نفر بعدی خودم منتقل کردم و گفتم که بگو بچه ها خبر را به همدیگر منتقل کنند.

پاسدارها مثل کرم در بین زندانیان می لولیدند و وحشیانه با مشت و لگد به سروصورت و کمر و ... بچه ها می زدند. هرکدام به نوعی می گفتند آخرین ساعات عمرمان است. یکی از پاسدارها از دیگری پرسید: «بهشان غذا بدهیم؟» پاسدار دیگر گفت: «دو سه ساعت دیگر همه شان اعدام می شوند، غذا می خواهند چکار؟ جای غذا، گلوله بده بخورند». یکی دیگر می گفت این جا صحراست، شما را آورده ایم دادگاه

صحرايي . ولي هيچ کدام نمي گفتند به چه علت؟ و به هيچ عنوان از اتفاقي که افتاده حرف نمي زدند، فقط به طرز جنون آميزي، چپ و راست، بچه ها را مي زدند .

من از زير چشم بند مي ديدم که محل تپه ماندني را دارند براي اعدام آماده مي کنند . عده يي از بچه ها را بردند و مي خواستند اولين سري را اعدام کنند . در همين فاصله آنها را با کابل هم مي زدند . صدای خواهان را مي شنيدم که همراه با ضربات کابل شعار مي دادند . لحظات عجيبی بود . داشتم فکر مي کردم که قبل از اعدام حتماً با صدای بلند شعاري را که خيلي دوست داشتم، بدهم : " خلق جهان بداند مسعود معلم ماست " . در همين فکر بودم که صدای برادري را شنيدم که بلند فریاد زد " به نام خدا و به نام خلق قهرمان ايران " و بلافاصله صدای چند شليک پي در پي فضا را پر کرد . در همان چند لحظه بهت و سکوت اوليه ، چشم بندم را کنار زدم . ديدم که يک نفر چون تيري که از چله کمان رها شده باشد، از مقابلم دويد و به سمت ساختمان شعبة رفت . کمی آن طرفتر، لاشه کچويي غرقه در خون ناپاکش به زمين افتاده بود . پاسدارها کنترل خودشان را از دست داده بودند . هاشم (پاسدار نوچه کچويي که هميشه همراه او بود) فریاد مي زد و بر سر و صورتش مي کوبيد و مي گفت : " صديبار به محمد گفتم به اين پسره سلاح نده " . همان جا " فرزانه نوربخش " زنک پاسدار عقده يي مسئول بند ۲۴۰ هاج و واج به اين طرف و آن طرف مي دويد و چند پاسدار ديگر با اشاره انگشت و هيس هيس کنان مي خواستند اوضاع را آرام نگهدارند تا شلوغ نشود و زندانيان نفهمند چه اتفاقي افتاده است .

من تمام صحنه را با اشتياق نگاه مي کردم . ۴ پاسدار چهار دست و پای لاشه کچويي را گرفتند و درحالي که خون از همه جای بدنش مي ريخت، او را مي بردند . صحنه را نگاه کردم و باخودم گفتم : " کچويي جلاد خودت صبح گفتي و چه راست گفتي که امروز شما مرگ ظالمان را مي بينيد " . ناگهان ضربه محکم پوتين يک پاسدار وحشی به کمرم نشست که همزمان فریاد مي زد چي ديدی؟ چي ديدی؟ به خودم آمدم و زير لب گفتم " مرگ ظالمان را ديدم " .

به اين ترتيب درحالي که چند دقيقه بيشتر به شروع اعدامها نمانده بود، کچويي به سزای عملش رسيد و طرح اعدام جمعي زندانيان به هم ريخت . تعادل صحنه در لحظه به هم خورد، وحشت آن چنان زندانيان و شکنجه گران و پاسدارها را فراگرفت که به سمت زندانيان آمدند و با شتاب همه را به بندها برگرداندند . اين کار آن قدر با عجله

انجام گرفت که حتی برخی از بچه‌ها را اشتباهی به بندها یا سلولهای دیگر بردند. هر پنج نفرمان به سلول برگشتیم و هرکدام با خوشحالی صحنه‌یی را که دیده بودیم تعریف می‌کردیم.

همان شب در حال خواندن سرود شامگاهی بودیم که مجدداً در سلول باز شد، اما این بار دیگر کچویی در بینشان نبود و پنج پاسدار نقابدار و کابل به دست، همراه "موسوی" زنگ پاسدار مسئول بند ۳۱۱ بودند. در حالی که ما سرود را ادامه می‌دادیم، پاسدارهای کابل به دست بدون وقفه در همان سلول ضربات کابل را به سر و صورت و بدنهای ما فرود می‌آوردند، یادم نیست که چقدر طول کشید، ولی دیگر خودشان خسته شده بودند. ضربات کابل وقتی قطع شد که یکی از بچه‌ها در اثر ضربات مستمر کابل به صورت و چشمانش در آستانه کور شدن قرار گرفت و صورت و سرش همان موقع آن چنان سیاه و کبود شد و ورم کرد که قابل شناسایی نبود. دو سه روز بعد یکی از زنان پاسدار گفت، آن کسی که کچویی را کشت، کاظم افجه‌ای، نفوذی مجاهدین، بود. وقتی کچویی را کشت، رفت بالای ساختمان شعبه و خودش را پایین انداخت که زنده نماند، یکی دو روز در بیمارستان بوده، خیلی سعی کردند زنده نگهش دارند، ولی نشد. این عمل کاظم قهرمان آن چنان تأثیر روانی عمیقی روی زندانبانان و شکنجه‌گران اوین گذاشته بود که از سایه خودش هم می‌ترسیدند و تا چند روز سکوت همه جا را گرفته بود، همه از هم می‌ترسیدند. وقتی صدای زنگ درب بند ۳۱۱ می‌آمد پاسدارها جرات نمی‌کردند برای باز کردن در بروند و هر یک به دیگری می‌گفت: "تو برو در را باز کن". یکی از پاسدارها می‌گفت: "وقتی صدای زنگ در می‌آید می‌ترسم وقتی که در را باز کنم، یک نفر کلاش به دست به سمت ما شلیک کند".

چندسال بعد از مجازات کچویی، لاجوردی در روزنامه جمهوری اسلامی ۹ تیر ۱۳۶۳ با اشاره به بخشی از جزئیات این عملیات، به تشکیل دادگاه در حیاط اوین برای اعدام مجاهدین، اعتراف کرد(۳).

در آن سالها جزئی از انبوه اعدامها به صفحات روزنامه‌های رژیم راه می‌یافت. ولی

۳- کلیشه این روزنامه در صفحات بعد ملاحظه می‌شود. این سند در روزنامه مجاهد شماره ۳۹۴ به تاریخ ۲ تیر ۱۳۷۷ به چاپ رسیده است.

بخش بزرگتر آن در هیچ کجا درج نشده است. بدون شک مجموعه اطلاعات مقاومت از کم و کیف اعدامها نیز نمی تواند کامل باشد.

بسیاری از اسرار و واقعیتهای در مورد ساواک شاه، تا سرنگونی رژیم و زمانی که آرشیههای ساواک به دست مردم افتاد، هرگز برملا نشد. مطمئن هستیم روزی که اطلاعات شکنجه و اعدام در رژیم خمینی آشکار شود، جهانیان بسا بیشتر از همه قتل عامها در اردوگاههای فاشیستی مبهوت و متاثر خواهند شد.

یک نمونه آن برخورد رژیم با تظاهرات چند روزه مهرماه ۱۳۶۰ است که اوج آن حماسه ۵ مهر بود. در آن روزها، هواداران شجاع مجاهدین به خیابانها آمدند و در زیر چتر حمایت مسلحانه تیمهای نظامی برای اولین بار شعار «مرگ بر خمینی» را در سطح جامعه مطرح کردند. این عمل قهرمانانه واکنش دیوانه وار خمینی و پاسداران را در پی داشت، بلافاصله دستور یک کشتار جمعی صادر شد، پاسداران مسلحانه به جمعیت حمله کردند و تعداد زیادی را دستگیر کردند. اعدامهای جمعی در اوین و سایر زندانها شدت گرفت و دستگیر شدگان را دسته دسته به جوخه های تیرباران سپردند. برخی از آنان در دادگاههای ۲-۳ دقیقه بی محاکمه و برخی دیگر بدون احراز هویت اعدام شدند. بسیاری نیز در همان محل دستگیری و در ملأ عام به رگبار بسته شدند و اعدام گردیدند. مقامهای مختلف رژیم بلافاصله از قول خمینی به پاسداران گفتند که دستگیر شدگان نیازی به محاکمه ندارند. آنها را می توان بدون سؤال و جواب اعدام کرد. در چنین شرایطی هیچ کس تأمین نداشت و هرکس که در خیابان دستگیر می شد، با یک محاکمه خیابانی سریع اعدام می شد. هرج و مرج همراه با قساوت بی حد تا به آن جا بالا گرفت که حتی مأموران خود رژیم نیز در امان نبودند. در آرشیه اسناد سازمان مجاهدین خلق نوار کاستی موجود است که بر روی آن گفتگوی بی سیمی پاسداران ضبط شده است. در این گفتگو معلوم می شود که پاسداران، یکی از پاسداران کمیته منطقه ۹ تهران به نام محمدرضا قلیچ خانی را دستگیر کرده اند. پاسدار دستگیر شده خود را معرفی می کند و پاسداران از مرکز کسب تکلیف می کنند. اما مرکز به آنها دستور می دهد توجهی به اظهارات او نکنند. پاسدار دستگیر شده همان جا توسط همکاران خود اعدام می شود. با چنین وضعیتی معلوم است که رژیم به دستگیر شدگان دیگر هیچ رحمی نمی کند و با خشونت باور نکردنی اغلب آنان را اعدام می کند.

روزنامه لیبراسیون فرانسه در شماره ۱۷ نوامبر ۱۹۸۱ خود می نویسد: «اگر روزنامه‌های رسمی ایران را یک‌روز به‌طور تصادقی ورق بزیم، مثلاً می‌خوانیم: ۱۵۷ اعدام به‌اضافه ۶۱ اعدام در تهران و ۱۴۰ اعدام در سطح کشور. این تعداد تیرباران فقط در عرض یک‌روز صورت گرفته است».

اینک اجازه بدهید گفته‌خبرنگار لیبراسیون را بپذیریم و قدری به ورق‌زدن در آرشیو روزنامه‌های آن دوران ادامه دهیم:

- کیهان، ۲۸ شهریور ۱۳۶۰: ۲۱ نفر از اعضا و هواداران مجاهدین خلق اعدام شدند.
- اطلاعات، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰: ۸۲ محارب و منافق در تهران تیرباران شدند.
- اطلاعات، ۳۰ شهریور ۱۳۶۰: ۲۵ تن از منافقین به‌جوخه اعدام و چوبه‌دار سپرده شدند.

- کیهان، اول مهر ۱۳۶۰: ۵۳ نفر در تهران و شهرستانها اعدام شدند.
- جمهوری اسلامی، ۵ مهر ۱۳۶۰: ۲۸ توطئه‌گر علیه نظام جمهوری اسلامی در ۷ شهر اعدام شدند.

- کیهان، ۷ مهر ۱۳۶۰: ۵۴ تن از عاملین تظاهرات خونین پنجم مهر تهران تیرباران شدند.

- اطلاعات، ۷ مهر ۱۳۶۰: ۵۳ محارب و باغی در اصفهان تیرباران شدند.
- کیهان، ۸ مهر ۱۳۶۰: اعدام ۴۳ تن از ضدانقلابیون در زندان اوین.
- کیهان، ۱۲ مهر ۱۳۶۰: ۶۶ تن از اعضا و عناصر گروهک منافقین خلق تیرباران شدند.

- اطلاعات، ۱۳ مهرماه ۱۳۶۰: ۲۲ منافق مسلح در شیراز و اصطهبان تیرباران شدند.
- اطلاعات، ۱۳ مهرماه ۱۳۶۰: ۶۱ عامل ترور و انفجار در تهران تیرباران شدند.
- اطلاعات، ۱۳ مهر ۱۳۶۰: ۵۷ تن از عوامل درگیرهای مسلحانه تهران اعدام شدند.

- کیهان، ۱۸ مهر ۱۳۶۰: ۲۶ نفر از اعضای گروهکهای محارب تیرباران شدند.
- جمهوری اسلامی، ۲۰ مهر ۱۳۶۰: ۹۶ عامل ترور، انفجار و تظاهرات مسلحانه تیرباران شدند.

- کیهان ۲۲ مهرماه ۱۳۶۰: ۳۴ نفر از اعضا و هواداران فعال سازمان منافقین تیرباران

شدند(۴).

اینها برخی از اعدامهایی است که خود رژیم در فاصله فقط ۲۵ روز اعلام کرده است. به دلایل متعدد اطلاعاتی و سیاسی، رژیم نمی‌توانسته تمام اعدامها را اعلام کند. از این رو و بنا بر گزارش شاهدان متعدد، حجم اعدامها در آن روزها بسیار بیشتر بوده است.

پاکسازی بیمارستانها

پس از تظاهرات ۵ مهر ۱۳۶۰ پاکسازی بیمارستانها از زخمیهای احتمالی تظاهرات در دستور کار رژیم قرار داشت. مزدوران به دنبال این بودند که زخمیها را از همان تخت بیمارستان روانه اوین کنند. یکی دیگر از اسناد مقاومت متن ضبط شده مکالمات بی سیمی پاسداران است. در این جا متن مکالمات بی سیمی رد و بدل شده توسط سپاه پاسداران و کمیته مرکز را که توسط مجاهدین ضبط شده و هم اکنون جزو اسناد مقاومت می باشد، عیناً می آوریم:

«... شما الان بیمارستان مصطفی خمینی را پاکسازی کردید. پس هر بیمارستانی را که پاکسازی می کنید به ما اعلام کنید که آمار دستمان بیاید».

«... بله ما سه تا بیمارستان به آور، سینا و ... را سرزدیم و تمام ... اگر مواردی بود سریعاً خبر بدهید تا اعزامشان بکنیم».

«... چک کنید که اگر از گروهکها کسی بود انتقالش بدهیم ... این چه جوابی است که برادران قوه اجرائیه این مملکت می دهند؟ وقتی وضعیت یک مملکت ایجاب می کند که همان شب اجساد تحویل گرفته می شود ... آنها می خواهند اجساد را صبح تحویل بدهند، صبح باعث تجمع و شلوغی بیشتری می شود، همین شبانه باید این موارد تحویل گرفته شود».

«... هرکس خواست فرار کند ببندیدش به گلوله. مراجعه کنید به بیمارستان و هر مجروحی را که احتمال دارد از منافقین باشد، غیر از برادران پاسدار، هرکس که مجروح هست دلالت بدهید به مرکز ... بیمارستان شرکت نفت ببینید یکی از منافقین آن جا بستری است، ببندازید داخل ماشین و بیاوریدش مقر ...»

۴- کلیشه برخی از این روزنامه ها در صفحه بعد ملاحظه می شود.

کمیسیون اعدام ۳۳ نفر از صد
 انقلابیون در زندان اوین
کمیسیون ۵۳ تن از عاملین تظاهرات خونین
 پنجم مهر تهران نیز بازماندند
جمهوری اسلامی در مشهد ۱۵۶
۹۶ عامل ترور انفجار و تظاهرات مسلحانه تیرباران شدند
 در تهران و ۷ شهر دیگر
۶۱ عامل ترور و اضرار ۵۳ مجازات
 در تهران تیرباران شدند
اصفهان تیرباران شدند
کمیسیون ۶۶ تن از اعضا و عناصر
 گروهک منافقین خلق
 تیرباران شدند
 سرپرستان

جمهوری اسلامی
 شنبه ۹ تیر ۱۳۶۴
 سر نیز ماه بود که باقیل گرمی
 عود داد گاهی در محوطه باز اوین
 تشکیل شده بود و شبها به
 مسائل گروهگیا رسیده گن میدند
 که دادگاه در کنار استخر اوین
 تشکیل شده بود و تعدادی از
 مسئولین فرار شده مسماکه
 بشوند. پادم می آید که تعدادی
 از این اعضا متعلقین در زندان
 آشوب کرده بودند و محمد آنها
 را بیرون آورده بود و در کنار
 استخر برای محاکمه نشانده بود
 یک فردی بنام کاظم الجعای که
 از بنامساران زندان اوین بود
 درست همان روز ۸ تیر بود وقتی
 حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب
 جمهوری اسلامی پیش آمده
 بود. پادم من آید که من و معاون
 قضائی محمد را احضار کرده و
 به او گفتیم
 حسین الان
 بلند شو و خلق سلاحش گسن
 کاظم سلاح به یوزی بود و نوی
 حسین دافسرا داشت نگهبانی
 میداد
 محمد از
 اطلاق ما که برادرمان مسلمان
 قضائی هم اینجا نشرف داشتند
 بیرون رفت و یوزی را از کاظم
 گرفت. کاظم اینجا مستوجه
 میشود که بگ مسلمان شو رفته
 بلافاصله به کت خودش را سلاح
 میکند و شاید حدود یکساعت
 بعد بود که ما در همان کنار
 استخر ظفا را صرف کرده بودیم
 و فرار بود که پس از آن دادگاه
 مجدداً تشکیل شده. در آن موقع
 کاظم الجعای حمله میکند. وقتی
 او قشعر شد و در حدود ۶-۷
 متری از پشت سر ما آمد، من یک
 وقت دیدم یک کسی صدا میزند
 بنام خدا و بنام خلق همسرمان
 ایران. برگشتم و دیدم کاظم
 است و کت بکشد و متوجه
 شدم که نیست پسبیدی داره
 یک روز محمد با پسکی از
 متعلقین بر خودی داشت محمد
 سرپرست زندان بود و هر مقابل
 او یک زندانی فرار داشت وقتی
 تصمیمش میکرد که وضع زندان
 را چه تریزه و مقررات را رعایت
 کنده، او با گستاخی هر چه
 نامش آب دهان بصورت محمد
 افکند.

برخی از اعدامهای جمعی
 زندانیان و دستگیر شدگان
 تظاهرات ۵ مهر ۱۳۶۰ که در
 روزنامه های رژیم اعلام شده
 است

بخشی از مصاحبه لاجوردی با
 روزنامه جمهوری اسلامی درباره
 مجازات کجویی

این بیماران و زخمیها همان کسانی هستند که لاجوردی گفته بود در فاصله ۲ ساعت پس از دستگیری باید آنها را اعدام کرد.

توجیه شرعی شقاوت از زبان سران رژیم

خمینی: من از مخصوص این قشری که سروکارشان با این اشخاص هست که ضدانقلاب هستند و اشرار هستند، من علاقه به اینها زیاد دارم و زحمت آنها را می دانم و من در آن نوشته‌یی که نوشته‌ام (فرمان هشت ماده‌یی) ضدانقلاب را استثنا کردم. آنها باید با جدیت تعقیب بشوند و حسابشان را هم درست بکنند. هر وقت هم که معلوم شد این شخص باید فلان حد را بخورد، فلان حد را بخورد.

(روزنامه اطلاعات، ۱۹ بهمن ۱۳۶۱)

خمینی: قوه قضاییه ... با قدرت تمام به تمام کج رفتاران و منحرفان مهلت ندهد ... باید عدالت اسلامی در حق آنان بدون غمض عین اجرا شود ...

(رسانه‌های رژیم، ۱۲ فروردین ۱۳۶۲)

رفسنجانی: بر طبق فرامین الهی ۴ حکم بر اینها (مجاهدین) لازم الاجراست: ۱- کشته شوند ۲- به دار کشیده شوند ۳- دست و پایشان قطع شود ۴- اینها از جامعه جدا بشوند ... اگر آن روز (منظورم اوائل انقلاب است) ۲۰۰ نفر از اینها را می گرفتیم و اعدامشان می کردیم، امروز این قدر نمی شد. امروز اگر با قاطعیت در مقابل این گروهکهای مسلح منافق و عمال آمریکا و شوروی نایستیم، سه سال دیگر به جای ۱۰۰۰ اعدام باید چندین هزار نفر را اعدام بکنیم ... بار دیگر اعلام می کنم که ما به حکم قرآن راه قاطع قلع و قمع منافقین مسلحی را که در برابر اسلام و مسلمین ایستاده‌اند، در پیش گرفته ایم ...

(اطلاعات، ۱۱ مهر ۱۳۶۰)

محمدی گیلانی: محارب بعد از دستگیری توبه اش پذیرفته نمی شود. کیفر همان کیفری است که قرآن تعیین می کند. کشتن به شدیدترین وجه، حلق آویز کردن به فضاحت بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود. اسلام اجازه می دهد اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می کنند دستگیر شوند و در کنار دیوار،

همان جا آنها را گلوله بزنند. از نظر اصول فقهی لازم نیست به محاکم صالحه بیاورند. برای این که محارب بودند ... اسلام اجازه نمی دهد که بدن مجروح این گونه افراد باغی به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شود. اسلام اجازه می دهد حتی اگر زیر تعزیر آنها جان هم بدهند کسی ضامن نیست که عین فتوای امام است ... مگر در تهران چقدر اعدام شدند از این گروهکها؟ فقط هزار و اندی ...

(کیهان، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰)

لاجوردی: کسانی که جرمشان محرز می شود و خودشان اعتراف می کنند که با اسلحه زدیم آدم کشتیم، برای دادگاه دیگر زمان نمی خواهد. ظرف مدت ۲ ساعت که از دستگیری می گذرد محاکمه اش پایان می یابد و حکم صادر می شود و اجرا می گردد.

موسوی تبریزی: اگر اینها را دستگیر کردند، دیگر معطل این نخواهند شد که چندین ماه اینها بخورند و بخوابند و مال بیت المال را مصرف کنند. اینها محاکمه شان توی خیابان است. کشتن اینها واجب است نه جایز ... هرکس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین بایستد، کشتن او واجب است. اسیرش را باید کشت و زخمی را زخمی تر کرد که کشته شود ... هرکس از اطاعت امام عادل خارج شود و در برابر نظام بایستد حکمش اعدام است.

مشکینی: هرکس در خیابانی و در هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، در همان جا باید حکم اعدامش صادر شود ...

(روزنامه کیهان، ۷ بهمن ۱۳۶۰)

البته جلااد وقتی که وحشت زده است بیشتر کور می شود. جلوتر از نوک بینش را نمی بیند و فکر می کند که با تشدید خشونت و اعدام بیشتر می تواند کار را یکسره کند. اما روند قضایا عکس این اعتقاد ضد انسانی را به اثبات رسانده است. به زعم رفسنجانی اگر پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی ۲۰۰ نفر از مجاهدین را اعدام کرده بودند «کار به این جا» نمی رسید و تقریباً کلیه سران رژیم به شکل دیگری این حرف را تکرار کرده اند. آن زمان تصور سران رژیم این بود که شعله های مقاومت نسل انقلاب با گسترش

بی‌رحمانه اعدامها خاموش خواهد شد، اما چنین نشد، مقاومت هم چنان ادامه یافت. ۴ سال بعد حائری شیرازی، امام جمعه شیراز، گفت: «ما چقدر اینها را توی پستو اعدام کنیم؟ فایده اش چیست؟ یکیش را شما در ملأ عام اعدام بکنی خیلی نتیجه اش بیشتر از این است که هزار بار یک جای دیگر اعدام بکنی. حشش بود وسط نماز جمعه اعدام می کردند. چرا توی زندان؟» (۵) همین حرفها نشان می دهد که جلاد نه از اعدامهای علنی و خیابانیش در مهرماه ۱۳۶۰ نتیجه گرفته و نه از اعدامهای مخفیانه بدون سر و صدایش در زندانها. کما این که ۳ سال بعد از حرفهای حائری شیرازی، باز هم جلاد در بن بست مطلق دست به قتل عام سراسری زندانیان زد و این روند تا همین امروز نیز ادامه داشته است. نه شکنجه، نه دار، نه تیرباران و نه اعدامهای علنی و مخفی هیچ یک گرهی از کار فروبسته رژیم آخوندی باز نکرده است و این قهرمانان در زنجیر بوده اند که با مقاومت خودشان پیروزی آزادی بر اختناق و ارتجاع را مهر کرده اند.

ازسوی دیگر در ابتدا هرج و مرج بسیار گسترده‌یی در اعدامها وجود داشت. هر پاسدار، نگهبان، کارگزار دادگاه و حاکم شرع به خود اجازه می داد و عملاً هم قادر بود که هرکس را بخواهد شکنجه و اعدام کند. گزارش زیر یکی از این قبیل موارد است: «غلامرضا چایچی یکی از زندانیان مجاهد زندان قزلحصار بود. او در دادگاه به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود. او به تازگی سنگ مئانه اش را عمل کرده بود. در سلول انفرادی جای بخیه هایش خونریزی داشت. سرانجام با کمک یکی از آشنایان بانفوذش به بند عمومی منتقل شد. یک روز پاسداری به نام "عبدالله شمیری" وارد بند شد و داد کشید: "چایچی بلند شو راه بیفت". چایچی گفت: "چی شده؟". عبدالله شمیری خندید و گفت: "می خواهیم افقی مرخصت کنیم". چایچی گفت: "شوخی نکن! من به ۱۵ سال حبس محکوم شده‌ام". عبدالله شمیری تکه کاغذی را که در دست داشت نشان داد و گفت: "امروز دوباره غیابی محاکمه ات کردند، این هم حکمت است و من باید ببرم اعدامت کنم". دقایقی بعد او را چشم بند زدند و از بند بیرون بردند و مثل همه اعدامها با روشن کردن چراغهای ماشین "لانچیا" در حیاط زندان او را به رگبار بستند و به شهادت رساندند».

در این میان بسیاری کسان، بدون هیچ دلیلی اعدام شدند. کار آن قدر بالا گرفت که در

شهرستانها سروصدای خودیادی رژیم هم درآمد و بخشنامه‌های متعددی در این باره صادر کردند.

در همین رابطه، یک سند در باره اعدام چهار عضو یک خانواده عیناً نقل می‌شود که بدون توضیح خودش گویاست:

«اهواز- ستاد پیگیری فرمان امام- ۶۲/۶/۲۰»

ریاست محترم بنیاد شهید دام اجلاله- با ابلاغ سلام- چون آقای مطلب سرداجی که فرزنداناش به نامهای عباس و طاهر سرداجی و دو پسر خواهرش که هر دو داماد او بوده‌اند به نامهای شومه و شلاگه به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اهواز اشتبهاً محکوم به اعدام گردیده‌اند و اخیراً به وسیله دادگاه انقلاب اهواز جریان به شوراییعالی قضایی و ستاد پیگیری فرمان امام مدظله اعلام گردیده است، موضوع در ستاد پیگیری فرمان امام مدظله مطرح و در مورد آن تبادل نظر به عمل آمد. مقرر شد به آن بنیاد محترم اعلام گردد چون آقای مطلب سرداجی دارای دو فرزند دیگر می‌باشد که اولی کور و دارای ۵ سر عائله می‌باشد و چون محکومان به اعدام در حکم شهید تلقی می‌گردند، آن بنیاد محترم به اداره نظام وظیفه اعلام نمایند فرزند دیگر آقای مطلب سرداجی به نام کریم سرداجی متولد ۱۳۴۲ شناسنامه شماره ۵۴۸ صادره از دزفول، به عنوان کفیل آقای مطلب سرداجی از خدمت نظام وظیفه معاف گردد. خواهشمند است ضمن اقدام مقتضی نتیجه اقدامها را به این دفتر اعلام فرمایید.

مسئول دفتر ستاد پیگیری فرمان امام مدظله‌العالی: همدانی» (۶).

«خسونت و قساوت» از وجوه بارز احکام اعدامی است که در شهرستانها اجرا می‌شود. در هیچ کجای دنیا نمی‌توان کشوری پیدا کرد که در آن حکم اعدام این چنین «ساده» صادر و اجرا شود، آن هم در چنین سطح وسیعی از افرادی که هیچ گونه صلاحیت و حتی منصب تعریف شده قانونی ندارند. همان طور که اشاره شد در بسیاری موارد مراجع تصمیم گیرنده احکام اعدام «حاکم شرع»، یا بازجو یا حتی پاسدار شکنجه گر در زندان هستند. در بسیاری موارد دیگر حکم را با حاکم شرع که به طور رسمی این اختیارات

۶- کلیشه حکم دادستانی را در صفحه بعد ملاحظه می‌کنید. این سند برای نخستین بار در نشریه مجاهد شماره ۲۰۸ به تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۳ به چاپ رسیده است.

شماره ۹۹۸۶۴۲

جبهه مقاومت

ستاد پیگیری فرمان هشتاد و نهم، دادگستری، سازمان اسناد و کتابخانه ملی

اندکی گمن شد

بیتا

ریاست محترم بنیاد شهید و اام اجلا

بالبلاغ سلام

چون آقای مطلب سرداجی که فرزند انتر بنامهای عباس و ظاهر سرداجی و در و ...
 خواهر فرزند خرم و دادار او بوده اند بنامهای شوه و شلاک به یکم درگاه انقلاب اسلامی
 اهواز اشتباهاً منکوحه به ادم گردیده اند و اخیراً بوسیله درگاه انقلاب اهواز چیران به
 شورای عالی قضایی و ستاد پیگیری فرمان امام در طقه اعلام گردیده است
 موضوع در ستاد پیگیری فرمان امام در طقه قضایی مطرح و در مورد آن تبادل نظر بعمل آمده
 شد. بدین جهت محترم اعلام گردد چون آقای مطلب سرداجی در ارای دو فرزند دیگر میباشد که
 اولی کبر و در ارای و سرعاقه میباشد و چون منکوحه به ادم در حکم شهید تلقی میگردد آن -
 بنیاد محترم به اداره نظام وظیفه اعلام نماید فرزند دیگر آقای مطلب سرداجی به نام کریم
 سرداجی خولد ۱۳۴۲ هجری قمری شماره ۴۴۸ شماره از دزفول به عنوان کتلی آقای مطلب
 سرداجی از خدمت نظام وظیفه معاف گردد .
 خواهشمند است ضمن اتمام تکلیف بنیاد اذیت را باین دفتر اعلام فرمائید .

مستوفی دفتر ستاد پیگیری فرمان امام در طقه قضایی

محمد علی ...

۹۹۸۶۴۲

شماره ۹۹۸۶۴۲
 تاریخ ۲۰ / ۶ / ۸۰

کلیشه نامه «ستاد پیگیری فرمان امام» به «بنیاد شهید» درباره اعدام اشتباهی ۴ عضو یک خانواده

را دارد، «تلفنی» چک می‌کنند. اما بازجویان و پاسداران زندان، برای اعمال هر نوع شکنجه‌یی که در مخیله‌شان بگنجد، تنها احتیاج به حکم «قاضی شرع» دارند که اجازه بدهد زندانی را «تعزیر» (به معنی شکنجه)، «اجهاز» (به معنی زجرکش کردن فرد زخمی) یا «تقتیل» (به معنی مرگ از طریق شکنجه) بکنند. در این توحش بدوی، دست حاکم شرع برای هرکاری باز است. مثلاً در سال ۱۳۶۲ یک بار ولایتی، وزیر خارجه وقت رژیم، در همدان سخنرانی داشته است. او در سخنرانی خود خواستار «قاطعیت» در برخورد با «دشمنان انقلاب» می‌شود. حاکم شرع همدان، بلافاصله در «پاسخ» به این درخواست، روز ۲۶ آبانماه همین سال، دستور می‌دهد ۱۱ زندانی مجاهد خلق را به دار بزنند. محمدرضا حیدری، مرتضی حیدری، مسعود مطلق، مهدی فرحناکی، مهناز صحراکار (پس از تجاوز) جزو ۱۱ مجاهدی بودند که به این ترتیب اعدام شدند. حاکم شرع پس از آن نیز برای فرو نشاندن جو شورش در زندان، ۷ مجاهد دیگر را روانه میدان تیرباران کرد.

وضعیت شهرستانها

طی سالهای بعد از ۱۳۶۰، دست حکام شرع محلی برای بازداشت، شکنجه و اعدام به شکل باورنکردنی باز بوده است. بیرحمانه‌ترین و قساوت‌بارترین انواع شکنجه‌ها و اعدام‌ها در تهران که در دورترین شهرستانهای کشور، اعمال می‌شود. شهر همدان یکی از نمونه شهرهایی است که در آن حاکم شرع هر کار دلش می‌خواهد می‌کند، شهری که دیگر از اعدام اشباع شده است. این واقعیت هولناک را گزارش زیر گواهی می‌دهد: «یکی از غسالها در همدان تعریف می‌کرد یک شب پاسدارها به سراغش آمده و از او خواسته‌اند که برای شستن مرده به گورستان برود. او اعتراض کرده بود که: "چرا این وقت شب؟ هر وقت شب برای ما مرده بیاورند تا صبح نگه می‌داریم و صبح می‌شویم". اما پاسدارها با اصرار مرده شوی را تهدید و مجبور می‌کنند با آنها برود. او می‌گفت: "وقتی وارد مرده شویخانه شدم دو دختر ۱۴-۱۵ ساله را دیدم که در گوشه‌یی نشسته‌اند و از سرما چادرمشکبهای خود را محکم گرفته بودند. گفتم: "آخر اینها که زنده‌اند چرا مرا آورده‌اید؟" پاسدارها گفتند: "آب را حاضر کن تا همین الان بیاوریمشان". و سپس دخترهای معصوم را به آن طرف گورستان بردند. در ظلمت شب

زمستان آنها را اعدام کردند و سپس اجساد خون‌آلودشان را آوردند. من که از ناراحتی بی‌اختیار گریه می‌کردم گفتم: "آخر این طفلک‌های معصوم هنوز تنهایشان گرم است و من نمی‌توانم بشویم". اما پاسدارها مرا وادار کردند آنها را با خون خودشان که هنوز گرم بود غسل بدهم". در قسمت دیگری از این گزارش آمده است: «غسال دیگری به کسی که حالش را پرسید، می‌گفت: "ای بابا! به خدا در عرض این چند سالی که این شغل را دارم به اندازه این دو سال جوان ندیده‌ام که بیاورند. دیگر خسته شده‌ام و می‌خواهم این کار را رها کنم، اما می‌ترسم. این قدر جوان شسته‌ام که خسته شده‌ام. مثلاً چند وقت پیش جوان ۲۳-۲۴ ساله‌یی را آوردند و به من گفتند آب را آماده کن تا الآن بیاوریمش. جوان در یک لحظه که صحنه را خلوت دید، به من گفت: "اینها مسلمان نیستند. تو این پول و ساعت را به خانواده‌ام بده و این کت و شلوار را هم برای خودت بردار". سپس او را بردند و بعد از چند لحظه جسد خونینش را آوردند» (۷).

نمونه دیگر. سال ۱۳۶۰، زندان اراک.

نقل از یکی از گزارشها:

«ساعت حدود ۱۲ شب بود، نورافکن داخل زندان خاموش و نورافکن خارج زندان روشن شد، زنجیرهای جلو در ورودی زندان افتادند، مینی بوس آبی رنگی به سرعت وارد زندان شد و به سمت دیوار رفت. به دنبال آن، ماشین آهویی که حامل دژخیمان بود همراه با وانتی سفید که برای حمل جنازه‌ها از آن استفاده می‌کردند داخل شدند. می‌پرسیدیم اینها که هستند؟ نگهبانان- پاسانها باناراحتی جواب می‌دادند: "به خدا نمی‌دانیم". سرانجام نورافکن خارج از زندان را هم خاموش کردند، یکی از پاسانها با سطلی از آب به طرف اسیران دوید و لحظه‌یی بعد صدای فریادهایی در حیاط پیچید:

- من علیرضا اشراقی هستم، مجاهد خلق. رضا پورهاشم، مجاهد خلق. من یوسف... مجاهد. جواد سجادی، ... لحظه‌یی بعد یک مرتبه فریادهای گریه و زاری زندانیان عادی که با "یا حسین، یا علی، به فریاد برس" همراه بود با فرمان "جوخه آماده"

۷- کلیشه‌هایی را که در صفحات بعد ملاحظه می‌کنید حکم اعدام مجاهد شهید مریم قدسی مآب و اجازه دفن پیکر مجاهد شهید بهنام جواد اصل است که برای نخستین بار در نشریه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور شماره‌های ۳۳ و ۴۷ در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۶۱ و ۸ مرداد ۱۳۶۱ به چاپ رسیده است.

و دستور آتش در هم آمیخت. بلافاصله یکی از جلادان که پیراهن قرمز و شلوار مشکی پوشیده و سرو صورتش را با " چفیه " بسته بود، شروع به زدن تیر خلاص کرد. لحظاتی بعد پیکرهای غرقه در خون را لای پتوها پیچیدند، در حالی که از پتوها خون می چکید، آنها را به داخل وانت انداختند و از زندان بیرون رفتند.

بینیم اوضاع در سایر شهرها چگونه است (۸):

گزارش زیر مربوط به اعدام یکی از مجاهدین در رشت است:

«فرامرز پورا بر ایهیمی برادر مجاهد شهید علی پورا بر ایهیمی بود که در جریان یک عملیات مقدس انتحاری علیه آخوند احسانبخش، نماینده خمینی در گیلان، به شهادت رسید. فرامرز در یک درگیری دستگیر و روانه شکنجه گاه شد. با دستگیری او کینه حیوانی جلادان فوران کرد و به انتقام برادرش، فرامرز را به شدت زیر شکنجه بردند. من او را دو بار هنگام بردن به سلول انفرادی و حمام زیر زمین دیدم. هیچ جای سالمی در بدن فرامرز نبود، چشمها، ابروها، صورت، بینی، و بدن سراپا له و خرد شده بودند. فرامرز در آن هنگام نمی توانست راه برود. پاسداران او را کشان کشان بر زمین می کشیدند. سرانجام پس از مدتها او را در میدان فرهنگ شهر رشت در برابر چشمان مردم حلق آویز کردند. از مردم خواستند که شعار " مرگ بر منافق " بدهند، اما مردم به جای آن شعار مرگ بر خمینی سر دادند» (۹).

در شهرستانها اعدام دختران خردسال و نوجوان بیداد می کند. به عنوان نمونه: در ۳۱ تیرماه ۱۳۶۲، رژیم ۵ دختر دانش آموز هوادار مجاهدین خلق را در شیراز به جوخه اعدام سپرد. این ۵ تن عبارت بودند از:

۱- محبوبه جمشیدی ۱۷ ساله، دانش آموز سال چهارم دبیرستان که یک سال و نیم قبل دستگیر شده بود.

۲- رؤیا حاجیانی قطب آبادی ۱۶ ساله، دانش آموز سال دوم دبیرستان که یک سال و نیم قبل دستگیر شده بود.

۳- سوسن ملازاده ۱۹ ساله از جنگ زدگان شهر آبادان که یک سال قبل دستگیر شده

۱ - کلیشه روزنامه خراسان درباره اعدام مجاهد شهید امیر یغمایی در ملأعام در مشهد و پیکر به دار آویخته این مجاهد قهرمان در صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱ کتاب حاضر به چاپ رسیده است.

پانویس ۹ در صفحه بعد

بود.

۴- مرضیه طاهری ۱۸ ساله، دانش آموز سال آخر دبیرستان که یک سال ونیم قبل دستگیر شده بود.

۵- مرضیه منزبیدی.

درست ۵ روز بعد، هزار کیلومتر دورتر، در بابل، ۵ دختر دانش آموز دیگر و یک دختر ۱۴ ساله در زندان کرمانشاه تیرباران شدند. این اعدامها همواره پس از یک دوره هولناک شکنجه صورت می گرفت.

اما شقاوت دژخیمان بسا فراگیرتر است و نمونه های تکان دهنده بی از آن گزارش شده است. در گزارشی از اهواز آمده است: «سومین باری بود که مجاهد شهید " بهمن عاملی " را به میدان تیر می بردند، ولی اعدام باز هم تصنعی بود. آخوند اراکی به او گفت: " هنوز زوده که بمیری و راحت بشی، باید حرفاتو بزنی. این قدر تعزیر میشی که زبونت باز بشه ". چند روز بعد، روز ۹ شهریور، وقتی شکنجه ها هم دردی را دوا نکرد، بهمن را با برانکار و نیمه بیهوش به میدان تیر بردند و او را به چوبه تیرباران بستند. وقتی همه چیز آماده شد، ابتدا یک تیر " رسام " به کتف بهمن زدند، و بعد از آن که لحظاتی از درد به خود پیچید، ۱۵ گلوله به پاها و سینه اش شلیک کردند. آخر کار یکی از پاسداران جلو رفت و به جای تیر خلاص سرنیزه بی را در قلب بهمن فرو کرد».

۹- کینه حیوانی مزدوران خمینی نسبت به فرامرز قهرمان کاملاً قابل فهم است. زیرا او برادر مجاهد قهرمان علی پورابراهیمی، شهید عملیات مقدس انتحاری در رشت، بود. در این عملیات، علی قهرمان در اثر انفجار نارنجکی که به خود بسته بود، به شهادت رسید و آخوند احسانبخش، نماینده خمینی در گیلان، به شدت مجروح گردید و شماری از پاسداران محافظش از پای درآمدند. علی هنگام خروج از پایگاه و آخرین وداع با یارانش در حالی که آنها را در آغوش می کشید، با اشاره به آسمان آفتابی آن روز رشت، گفت: «به جایی می روم که همیشه و همه جا آفتاب است. می روم تا گزارش کارم را به فرمانده کبیر موسی خیابانی بدهم ...»

مجاهد شهید علی پورابراهیمی، در سال ۱۳۴۴ در یک خانواده متوسط در محله «نقره دشت» شهر رشت به دنیا آمد. در جریان قیام ضد سلطنتی، در شرایطی که یک نوجوان ۱۳ ساله بود، از طریق مطالعه زندگینامه ها و دفاعیات شهیدان مجاهد خلق، با آرمانها و هدفهای مجاهدین آشنا شد و به صفوف هواداران مجاهدین در گیلان پیوست.



شماره
تاریخ
پوست

بموجب رای صادره از دوازده آئین استقامت اهواز
 مرزنده کاتم بحرم سابقه افعال باسازمان ما نقیب قذافی بر مابعدی
 ضدانقلابی و تخریبی و اضرار در تاسید مواضع ضد سرکشی این سازمان و
 عضویت در خانه های غیر این گروه و انداختن کتب مقدسه و غیره
 یکی از بزرگان حزب الله و مشورت در شناسایی و تودیه کتب از اردو ایستاد
 و عضویت در مجلس امر اسلامی و اقدام به همکاری کامل با کادر آگهی های
 سازمان ما نقیب مابعدی با خود و رسول خدا شناخته به اقدام کند نمود
 در تازده اخراج نامحرم صادره در مورد وی - اجازت در پی

دادیار اجرای احکام و عین

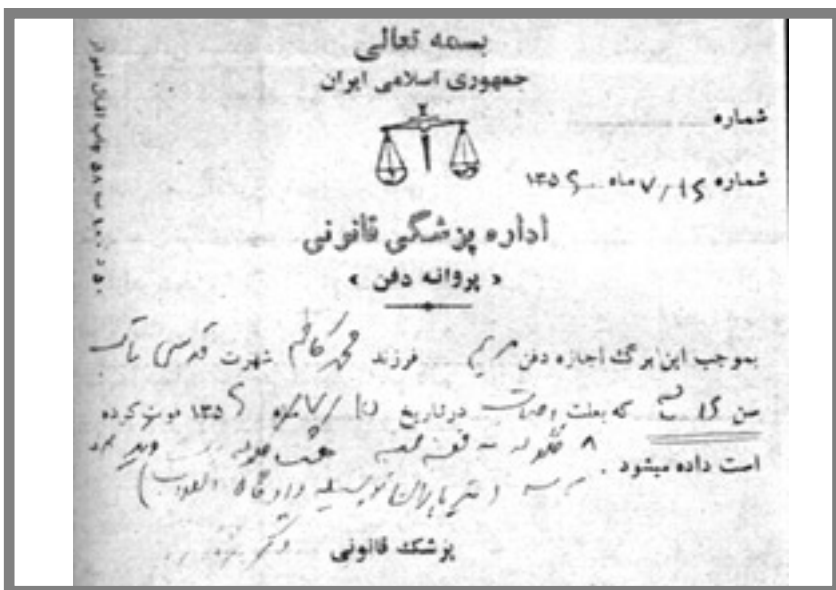
دو دست: یک دست بر روی سینه اهل بیت اذخاع و صدور بر دوزخ
 در مورد سایر - سفار تا برده حق و منفردی از دیگر کتبات
 سلسله نوزده

دادیاری اجرای احکام
 دادسرای انقلاب اسلامی اهواز

حکم اعدام مجاهد شهید مریم قدسی مآب، ۱۶ ساله،
 که توسط «دادگاه انقلاب اسلامی اهواز» صادر گردیده است



تصویر پیکر تیرباران شدهٔ مجاهد شهید مریم قدسی مآب



پروانهٔ دفن پیکر مجاهد شهید مریم قدسی مآب



اجازة دفن پیکر تیرباران شده
مجاهد شهید بهنام جوادی اصل،
۱۹ ساله



پیکر به دار آویخته مجاهد شهید
امیر یغمایی در مشهد که اعدام او
در ملاء عام صورت گرفت

یغمائی طرح جاسازی بمب را در داخل نهج البلاغه جهت تسرور حجت الاسلام طیبی بمرحله اجرا درمی آورد که فرد حامل بمب قبل از اقدام دستگیر میگردد .

وی مستقیماً نارنجکی به عامل نفوذی سازمان در حزب جمهوری مرکز مشهد میهد تا فاجعه شهادت شهید هاشمی نژاد را تحقق دهد طراحی سرعت سلاحهایی از یادگان مشهد توسط عوامل نفوذی ها که بعداً سلاح های مزبور بدست می آید یکی دیگر از کارهای یغمائی بود

جاسازی بمب در داخل نهج البلاغه جهت تسرور حجت الاسلام طیبی که حامل بمب دستگیر می گردد و تسرور موقوف میماند ، طرح صرفت سلاحهایی از یادگان مشهد که در آن ؟ استفاده از عوامل نفوذی در ارتش موقوف به صرف چندلقمه اشعه می گردد .
تجویل نارنجکی چابک نفوذی سازمان در سرب و کاور توضیحی و توجیهی روی فرد مذکور که توسط آن حجت الاسلام هاشمی نژاد را به شهادت میرساند .
سلاح بودن بابت قبضه کت کالیبر ۵۵۰ و فشردن نارنجک در هنگام دستگیری .
تا محارب و شاهی و ضد فسی از ترس تشنه شد و با تمام در حالت غم محکوم گردید .
روابط عمومی دبیرای انقلاب اسلامی مشهد

در این ضمن فعالیت می نمودند ، پس از مراجعت از فرد مشهد ، سرانجام ستاد منافقین که مسئولیت عملیاتی در منافقین بعهده وی بوده است ، شرکت در تیرهای گشت و مسئولیت یکی از تیرهای گشته فعالیت در قسمت امنیت ، مسئول چک امنیتی ستاد و با دستهای فعالیت در قسمت اطلاعات سازمان و مسئولیت به تر شامل نفوذی در ارگانها و حدود هفت نفوذی دیگر در ارتش ، تهیه تیریه بسیار مرتبانه تمام چهار ستاره که کلبه اخبار قشماهای مختلفاً در ارگانها و ارتش که توسط افراد نفوذی گزارش میشدند در شرایط نظامی ترتیب عبارتند از :
۱- ستون مسئول اطلاعات طرح

بجوشیه شرح جرائم امیر یغمائی فرد رده پانزده اطلاعات و امنیت در مشهد و مسئول عوامل نفوذیها در ارگانها و ادارات و جوسان عوانی با اطلاع مردم قهرمان و شهید پرویز ماهد میرسد فعالیت هرچه بیشتر در جهت تاراج و تاراج انقلاب اسلامی و مسو و نفوذی این فتنه بین موقوف و پیروز باشیم .
۱- امیر یغمائی فرزند هادیون با نامهای مستعار (امیر، جهانگیر ، فریدون) که تقریباً از رده های بسیار فعال و تکنیکالی سازمان منافقین بوده در دستگاه انقلاب اسلامی محاکمه گردید که شرح جرائم وی ترتیب بدین شرح است :
ارتباط تکنیکالی مستمر و پیگیر با منافقین ، مسئول ضمن حین کار در ارتش که کلبه عوامل در تهر یرد

کلیشه خبر «روابط عمومی دادسرای انقلاب اسلامی مشهد» درباره حکم اعدام مجاهد شهید امیر یغمائی

توطئه برای اعدام و کشتار زندانیان

توطئه چینی در زندانها علیه جان زندانیان نیز به عنوان شیوه‌ی از اعدام به کار گرفته شده است. از آتش زدن زندان و سوزاندن زندانیان در آن، یا آتش زدن زندان و بعد شلیک به زندانیانی که سعی می‌کنند جان خود را از میان شعله‌های آتش نجات دهند، تا به آتش کشیدن مستقیم فرد زندانی در یک انتقامجویی حیوانی، یا ترتیب دادن فرارهای مصنوعی و در حین فرار شلیک کردن، همه و همه مواردی هستند که در زندانهای رژیم خمینی بارها رخ داده‌اند. به سندی که در صفحات بعد آمده است، توجه کنید. سند مربوط به شهادت مجاهد شهید میرهادی میرازقی است. روابط عمومی سپاه پاسداران منطقه گیلان و مازندران طی اطلاعیه‌ی که در روزنامه اطلاعات ۲۴ بهمن ۱۳۶۰ به چاپ رسیده است اعلام کرد: «یکی از اعضای کادر نظامی گروهک منافقین در نوشهر به هنگام فرار مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به هلاکت رسید». در حالی که درست یک روز قبل از آن، یعنی در ۲۳ بهمن، قائم مقام سپاه پاسداران لاهیجان جواز دفن او را صادر کرده و ضمن آن اعتراف کرده است که شهید میرهادی میرازقی به حکم دادگاه انقلاب چالوس اعدام شده است (۱۰).

فاجعه آتش سوزی عمدی در زندان رشت

در نمونه دیگری از این قبیل جنایتها، در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۶۲، زندان باشگاه افسران رشت به آتش کشیده شد. باشگاه افسران از ساختمانهای وابسته به نیروی دریایی رشت بود که در گذشته از آن برای برگزاری مراسم جشن و عروسی پرسنل استفاده می‌شد. از تابستان ۱۳۶۰ این باشگاه تبدیل به زندان سیاسی شد. شب حادثه پاسداران به سوی زندانیان سیاسی که در حال فرار از محاصره آتش بودند، تیراندازی کردند و در نتیجه آن ۷ زندانی سیاسی هوادار مجاهدین کاملاً در آتش سوختند و جزغاله شدند. در گزارشی آمده است: «زمان حادثه برادر کوچکترم، که بعدها در جریان قتل عام سپاه سال ۶۷ زندانیان اعدام شد، در زندان باشگاه افسران بود. مادرم که خود را بلافاصله به محل

۱۰- این اسناد برای نخستین بار در نشریه مجاهد شماره ۲۰۸ به تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۳ به چاپ رسیده

حادثه رسانده بود، می‌گفت در آن شب شوم همه خانواده‌ها پشت در زندان جمع شده بودند و با چشمانی اشکبار از مزدوران می‌خواستند که درها را باز کنند و نگذارند فرزندانشان زنده زنده در آتش بسوزند. برادرم نیز در حالی که بیهوش شده بود، توسط یکی از هم‌زمانش از میان شعله‌ها بیرون کشیده شد». در بین گزارشها به سندی برخوردیم که توسط یکی از زندانیانی نوشته شده است که خود به مدت ۵ سال و نیم در زندانهای مختلف رشت و استان گیلان به سر برده و طی نامه‌بی خطاب به گزارشگر ویژه ملل متحد، داستان این جنایت هولناک را شرح داده است. او در زمان وقوع این جنایت در همان بند زندانی بود و از قلب حادثه گزارش می‌کند: «ساعت هفت و بیست دقیقه شب که همه زندانیان در حال آماده شدن برای صرف شام بودند، یکی از بچه‌ها آمد و گفت که آب زندان قطع شده است. بعد از چند دقیقه دیدیم برق هم قطع است. نفر رابط با زندانبان برای این که موضوع را پیگیری کند، به جلو در زندان رفت و در حال در زدن بود که متوجه شد از اتاقک چوبی که برای زندانبان درست کرده بودند آتش زبانه می‌کشد، فریاد زد و همه بچه‌ها آمدند، تقسیم کار شد، هر کسی از پنجره‌بی داد می‌زد و کمک می‌خواست. بقیه بچه‌ها با هر وسیله‌بی که پیدا می‌کردند به در زندان می‌کوبیدند. به علت این که سقف کاذب زندان چوبی بود، آتش به سرعت پیشروی می‌کرد و از بالا به روی موکت و وسایل دیگر می‌افتاد و شعله زبانه می‌کشید. به زودی تمام فضا را دود گرفت و کسی نمی‌توانست نفس بکشد. همه در تلاش بودند تا راهی پیدا کنند. کسانی را که مریض بودند، جلو پنجره فرستادیم و بقیه که رمقی داشتند در چوبی را که برای دستشویی آورده بودند به محل یک پنجره که آن را تیغه کرده بودند و دیوار آن نازکتر بود، می‌کوبیدند. با هر رفت و برگشت افرادی بیهوش می‌شدند و می‌افتادند. دیگر جایی نمانده بود جز محل دستشویی چون سقف آن بتونی بود. افراد بیهوش را به آن جا انتقال می‌دادیم که از آتش در امان بمانند. از داد و فریاد زیاد ما سربازان نیروی دریایی و ژاندارمری رسیدند و مردم زیادی نیز بیرون زندان جمع شدند. سربازان و مردم می‌خواستند وارد شوند تا کمک کنند، ولی پاسداران گله‌وار دور زندان حلقه زده بودند و مانع هرگونه کمک‌رسانی سربازان و مردم می‌شدند، سلاح‌هایشان را آماده کرده بودند، گویی منتظر هستند که اگر کسی توانست سالم خارج شود او را به گلوله ببندند. بعدها می‌گفتند که سپاه مانع ورود آتش نشانی به محل شده بود. هم چنین یکی از مزدوران به نام نورانی، که حاکم شرع

شماره ۱/۲۸۱/۶۱۹

تاریخ ۱۰/۱۱/۶۰

پست



جنابان

به: هیئت امنای آسید محمد یمنی لاهیجان
از: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی لاهیجان

موضوع: دفن جسد

احتراما:

بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که به حکم دادگاه انقلاب اسلامی چالوس
میرهادی میوزاقسی معکوم به اعدام گردید. مقتضی است نامبرده
را در قطعه ۲۴ دفن نمایید.
لحاظ آوند به تشریفات و تاهیدات شما بیاقتزاید.

پانشکر:

قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی لاهیجان

پور نصیری



اطلاعات

۲۴ / بهمن ۶۰

یکی از اعضای کادر نظامی منافقین به هنگام فرار به هلاکت رسید

یکی از اعضای کادر نظامی گروه کسالتین در نوشهر
به هنگام فرار مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به هلاکت
رسید.

به گزارش روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب
اسلامی منطقه ۳ (گیلان - مازندران) میرهادت میرزایی
از اعضای کادر نظامی منافقین در نوشهر که در یازدهم
سپاه پاسداران این شهرستان بسر میرد، به بهانه کسالت
تقاضای انتقال به بیمارستان کرد و به تقاضای وی موافقت
شد. او ساعت ۹ صبح به هنگام انتقال به بیمارستان اقدام
به فرار نمود ولی با هوشیاری پرامران پاسدار و به علت
عدم توجه به ایست مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به
هلاکت رسید.



آن چه در بالا ملاحظه می کنید خبر «روابط عمومی سپاه پاسداران»
منطقه ۳ (گیلان - مازندران) است درباره به شهادت رسیدن مجاهد
شهید میرهادی میرزایی هنگام انتقال از بیمارستان. اما هم چنان که
در سند صفحه قبل ملاحظه می کنید درست یک روز قبل از این خبر
مجموع، قائم مقام سپاه پاسداران لاهیجان در نامه به «هیأت امنای
آسید محمد بنی لاهیجان» صراحتاً اعتراف کرده است که مجاهد شهید
هادی میرزایی را تیرباران کرده اند

آن زمان شهرستان رشت بود، بعدها گفت که به ما اطلاع دادند که زندان را زندانیان آتش زده اند، سؤال کردند که آیا در زندان را باز کنیم یا نه؟ من رفتم از حیدری، حاکم شرع استان، سؤال کردم، وی گفت برای باز کردن در باید از تهران سؤال کنیم، جواب آمد که در را باز کنید. اما یک نکته که خودم در اتاق بازجویی شنیدم این بود که می گفت آن شب فشار زیاد بود و نمی شد اوضاع را کنترل کرد، مردم و سربازان در حال انفجار بودند. ما اطلاع می دادیم که جو این طور است، چکار کنیم آخر؟ گفتند در را باز کنید، ولی مسأله را یک طوری حل کنید که چیزی باقی نماند یعنی ردی از ما نماند.

زمانی که در زندان باز شد عده کمی توانستند خارج شوند و بیشترشان در آتش سوختند... یا مجروح شدند. یکی از مزدوران رژیم که به علت تضادهای داخلی شان وی را به زندان انداخته بودند، آخوند شهرستانی بود. او می گفت وقتی من از در خارج می شدم دیدم که یکی از پاسداران شهید ابراهیم میربهراری را با لگد زد و انداخت داخل آتش و گفت: "بمیر منافق!" وی می گفت خودم دیدم ابراهیم چطور در آتش جزغاله شد و فریاد کمک کمک او به آسمان بلند بود. بعد دیوار یکی از دستشوییها را شکستند و بقیه افراد را از آن خارج کردند. چهار نفر در آتش سوختند و جزغاله شدند که اسامی آنها از این قرار است: حمیدرضا ارست ۲۳ ساله، عزیز صالح زاده ۱۷ ساله، ابراهیم میربهراری ۱۸ ساله و علی نظری. ۳ نفر دیگر هم بر اثر خفگی شهید شدند از جمله یک نفر به اسم محمدرضا سپهری آزاد ۲۴ ساله».

اما این تنها نمونه از این قبیل جنایتها نبوده است. در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۳ در زندان رودسر ۴ زندانی سیاسی را از سایر زندانیان جدا کردند و به سلول کوچکی منتقل کردند و بعد آن سلول را به آتش کشیدند. این چهار نفر همگی حکم گرفته بودند و دوران محکومیت خود را می گذراندند.

کشیدن خون زندانیان قبل از اعدام

کشیدن خون زندانیان سیاسی قبل از اعدام نیز شاید یکی از جنایتهایی باشد که منحصر به رژیم آخوندهاست. بخشنامه داخلی رژیم در این رابطه به شرح زیر است:

«به دفاتر دادستانی در سراسر کشور:

برابر اعلام و درخواست سپاه پاسداران در مواقعی که برادران پاسدار در جریان

درگیریهای خیابانی و جبهه جنگ زخمی و به بیمارستانها اعزام می‌شوند و نیاز فوری به تزریق خون دارند، به علل نداشتن خون و عدم امکان فوری به تهیه خون، منتهی به فوت مجروح می‌گردد. لذا برای رفع این مشکل دستور فرمایید به طور محرمانه افرادی که محکوم به اعدام شده و اجرای حکم درباره آنان بلادرنگ باید اجرا گردد، قبل از اجرای حکم صادره، توسط مأمورین پزشکی که مورد اعتماد باشند خون محکومین را به وسیله سرنگ به ظروف مخصوص منتقل و به نزدیک‌ترین بهداری یا بانک خون محل تحویل دارند تا در اولین فرصت ضروری مورد استفاده برادران پاسدار که زخمی می‌شوند قرار گیرد. یادآور می‌شود از جهت این که نسبت به این اقدام اشکال شرعی بر آن تصور نگردد، چگونگی از محضر مبارک ولایت فقیه امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی مد ظله العالی استفتا گردید و اعلام فرمودند اشکال شرعی ندارد. دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران» (۱۱).

در موارد بسیار زیادی زندانی را درحالی که اغلب دیگر هیچ رمقی برایش باقی نمانده است، به میدان اعدام می‌برند، مرتضی حیدری از همدان یکی از این موارد است. هم‌چنین در ساری، شب قبل از اعدام مجاهد شهید حسن داوودی، خون او را کاملاً کشیده بودند. مزدوران جسد بی‌خون او را کنار درب خانه‌اش روی زمین گذاشته و می‌روند (۱۲).

این عمل ضدانسانی هرچند در همه زندانها انجام می‌شود، ولی در خوزستان به علت نزدیکی به جبهه‌های جنگ و احتیاج مداوم پاسداران به خون به طور کمی و کیفی با سایر زندانها متفاوت است. خون حسین جعفرخادم را که در شهریور ماه سال ۱۳۶۰ در دزفول به شهادت رسید، به قدری کشیده بودند که پس از تیرباران گویی خونی در بدن نداشته است. در گزارشی از زندان اهواز آمده است: «در طول ۴۵ روز سه بار به سلول ما سر زدند و هر سه بار با کیسه‌های مخصوص خون و سرنگ و لوله آمده و بعد کیسه‌ها را پراز خون کردند و برگشتند. دفعه سوم حال یکی از زندانیان از شدت ضعف به هم خورد و نیمه بیهوش کف سلول افتاد». این جریان در زندانهای خوزستان به قدری رایج بود که

۱۱- سندی که در صفحه بعد کلیشه شده است برای اولین بار در نشریه مجاهد شماره ۲۰۸ به تاریخ

۳۱ خرداد ۱۳۶۳ به چاپ رسیده است.

۱۲- پیش از حسن، دو برادر مجاهدش، محمد و علی داوودی، نیز توسط مزدوران اعدام شده

بودند.

تاریخ ۱۳۶۰/۷/۱۰
شماره ۳۲۵۰

جمهوری اسلامی ایران

دادستان کل
انقلاب جمهوری اسلامی ایران

از دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

به

کلیه دادستانهای انقلاب استان و شهرستانها

برابر اعلام و درخواست سپاه پاسداران، در مواعیکه برادران پاسدار در جریان
درگیریهای خیابانی و جبهه جنگ زخمی و به بیمارستانها اعزام میشوند و نیاز فوری
به تزریق خون دارند. حمل شدن خون و عدم امکان فوری به تهیه خون منتهی
به فوت مجروح میگردد. لذا برای رفع این مشکل دستور فرمائید بطور محرمانه افراد
محمکوم به اهدا کننده و اجرای حکم در باره آنان بلا درنگ باید اجرا گردد. قبل از
اجرای حکم صادره توسط ما، موین پزشکی که مورد اعتماد باشند خون محکومین را
بوسیله سرنکه به ظروف مخصوص منتقل و به نزدیک ترین پست اوری و یا بانک خون محل
تحویل دارند تا در این فرصت ضروری مورد استفاده برادران پاسدار که زخمی
میشوند قرار گیرد. از جهت اینکه نسبت باین اقدام اشکال شرعی بر آن تصور نگردد
باید آور میشود. از حضرت مبارک و ولایت فقیه امام خمینی رهبر و پیمانگذار جمهوری اسلامی
تذکره ظن العالی استفتا گردید و اعلام فرمودند اشکال شرعی ندارد.

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران



کلیشه دستور «دادستانی کل انقلاب» به «دادستانهای انقلاب استان و شهرستانها»
برای کشیدن خون زندانیان

رژیم به صورت وقیحانه‌ی اخبار خون گرفتن از زندانیان را به صورتی واژگونه در روزنامه‌های خود درج می‌کرد، به سندی که عیناً از روزنامه‌های رژیم کلیشه کرده‌ایم توجه کنید. دژخیمان در یک نوبت خون ۲۰۰ زندانی را برای تأمین خون پاسداران در جبهه‌های جنگ گرفته‌اند و علاوه بر آن خبرش را به عنوان هدیه «تواین» به جبهه‌ها در نشریات خود درج کرده‌اند (۱۳).

اعدام زندانیان سیاسی تحت عنوان جاسوس، قاچاقچی و...

بعد از سال ۱۳۷۰، رژیم خمینی برای فرار از محکومیت بین‌المللی به خاطر نقض حقوق بشر و شکنجه زندانیان سیاسی، اولاً سعی کرد تا جایی که می‌تواند زندانیان سیاسی را از زندانهای مانند اوین که شناخته شده بودند به زندانهای عادی یا خانه‌های امن و زندانهای مخفی منتقل نماید؛ ثانیاً زندانیان سیاسی را این بار با اتهاماتی مانند جاسوسی و قاچاق مواد مخدر، محاکمه و تیرباران کند. این کار رژیم در راستای پنهان کردن جنایتهایش بود که بعد از سال ۱۳۶۷ و قتل عام زندانیان سیاسی به طور وسیعی مورد استفاده قرار داد.

روز ۱۴ شهریور ۱۳۷۴، در خیابان کاوه اصفهان، مهدی هاشمی، هوادار با سابقه مجاهدین که یک تراشکار ۲۵ ساله بود، در نزدیکی بیمارستان سوانح و سوختگی مورد تعقیب پاسداران رژیم قرار می‌گیرد. او در مقابل فرمان ایست پاسداران، اقدام به فرار می‌کند. اما بر اثر تیراندازی آنها زخمی شده و بر اثر شدت جراحات وارده به شهادت می‌رسد. رژیم برای فرونشاندن خشم مردم، این مجاهد را قاچاقچی معرفی کرد.

روزنامه اطلاعات در ۱۰ بهمن ۱۳۶۷ اعلام کرد که ۲۶ قاچاقچی مواد مخدر و سارق مسلح در ۴ شهر به دار آویخته شدند. در متن خبر آمده است: «۱۲ عضو باند جنایتکار عیاران به جرم سرقت مسلحانه، قتل و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم شهریار (شهرک قدس) به دار مجازات آویخته شدند» (۱۴). این حکم از طرف دادگاه انقلاب

۱۳- سند این جنایت را که در روزنامه اطلاعات به تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۱ آمده در صفحه بعد ملاحظه می‌کنید.

۱۴- کلیشه اعتراف رسمی رژیم به این جنایت را از روزنامه اطلاعات ۱۰ بهمن ۱۳۶۷ در صفحه بعد ملاحظه می‌کنید. این سند در نشریه مجاهد شماره ۲۹۸ به تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۲ به چاپ رسیده است.


 شنبه ۱۷ اسفندماه
 ۱۳۶۱ - شماره ۱۶۹۶۲

۲۰۰ تن از توابعین زندان عادل آباد شیراز ، خون خود را به رزمندگان جبهه ها ، اهداء کردند

گروهی از توابعین زندان عادل آباد ، شیراز خون خود را به رزمندگان جبهه های نبرد حق علیه باطل اهداء کردند. به دعوت مسئول بخش سیاسی - ایدئولوژیک زندان عادل آباد ، یکی از واحد های سازمان انتقال خون شیراز در محل زندان حاضر شد و ۲۰۰ تن از توابعین این زندان مقداری از خون خود را اهداء کردند .

به گزارش واحد مرکزی خبر از شیراز ، این ۲۰۰ تن که نخستین گروه از توابعین زندان عادل آباد هستند در حالیکه شمار میدادند ، ۶۰ توابعین حزب الله شهیدمرگان روح الله ، خون خود را به رزمندگان اسلام اهداء کردند . برابر همین گزارش ، برنامہ اهداء خون زندانیان نبرد های مختلف زندان عادل آباد ، پدت یک هفته ادامه خواهد داشت .

یکی از اعترافات تکان دهنده جلاان خمینی مبنی بر کشیدن خون زندانیان که به صورتی واژگونه در مطبوعات خود منعکس کرده اند

۲۶ قاچاقچی مواد مخدر و سارق مسلح در ۴ شهر به دار آویخته شدند

● کرج - خبرنگار اطلاعات : ۱۴ عضو باندهای بزرگ مجازان ، به جرم سرقت مسلحانه ، قتل و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم در شهرهای (شهرک قس) به دار مجازات آویخته شدند .

● کرج - خبرنگار اطلاعات کرج حتی است : به حکم دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان کرج و تأیید شورای عالی قضایی ۱۱ نفر به اساس :

- ۱- صفی‌الله اشرفی فرزند محمودی (سرمستاد)
- ۲- محسن تیموری فرزند ابوال ۲- بهرام علی تیموری فرزند نظری ۱- بهرام علی تیموری فرزند یوسفعلی ۳- صدراقله بیامنسوری فرزند رضا ۴- سیدحیدر توری فرزند سید رحمت‌الله مستشار وحید ۵- فلاطی تیموری فرزند قریب‌علی

با نام مستعار ماروش ، روح‌الله اشرفیان فرزند علی نام مستعار رسول ۹- امان‌الله سیاه منصور تیموری فرزند با شهیدی مستشارکین ، رضا و آرش ۱۰- قریب‌علی فرزند فلاطی با نام مستعار پاک ۱۱- مرویس علی فرزند قریب‌علی به اعدام محکوم شدند.

حکم صادره در شهرک قس و در زندان به اجرا درآید شد .

این عده که از مسیر نیروی هند بودند تحت گروه مجازان به جایت های هوآئلی دست زده بودند . گزارش خبرنگار اطلاعات از شهرهای حکایت دیگر این باشد که در شهرهای بهار آویخته شده اند فرزند ارسلان شاه دست ۲ و ۳ سال قبل دستگیر شد کسر داسرای انقلاب کرج محاکمه و به اعدام محکوم شد صادره در میدان مرکزی شهرهای و در اعلام به اجرا درآید شد .

یکی از نمونه های اعدام مجاهدین اسیر تحت عنوان قاچاقچی (روزنامه اطلاعات ۱۰ بهمن ۱۳۶۷)

اسلامی کرج صادر شد و به تأیید شورای عالی قضایی نیز رسیده بود. اما واقعیت این است که این ۱۲ تن، مجاهدینی بودند که در یک هسته مقاومت به نام «عیاران» گرد آمده و علیه رژیم خمینی مبارزه می کردند. آنان از اقلیت مذهبی اهل حق بودند. نام این شهیدان عبارت است از: صفی قلی اشرفی؛ دکتر صدرالله، امان الله و حیدر سیاه منصور؛ غلامعلی، درویش علی، یحیی، حیدر و بهرام تیموری؛ احمد زنگی؛ روح الله اشرفیان؛ قربانعلی درویشی و سیدحیدر نوری. پیش از اینها دکتر غلامحسین رشیدی که از سرشناس ترین افراد اهل حق در منطقه خود بود، در سال ۱۳۶۲ دستگیر شده بود. اما او در زیر شکنجه هیچ چیز درباره یارانش نگفت و در سال ۱۳۶۷ به جوخه تیرباران سپرده شد. در اواخر سال ۱۳۶۴ این هسته مقاومت دوباره ضربه خورد و ۶۰ نفر در رابطه با آنان دستگیر شدند. در میان اعدام شدگان دویزشک، یک افسر هوانیروز، یک کارمند دانشگاه، چند دانشجوی دیپلمه وجود داشتند.

هم چنین در سالهای اخیر شاهد این بوده ایم که هر از گاهی وزارت اطلاعات رژیم مدعی کشف یک یا چند شبکه جاسوسی می شود. البته اخباری که اعلام می شوند به قدری کلی و مبهم هستند که کسی از واقعیت آنها سردر نمی آورد. اما مطابق اظهار شاهدان و بنا به تجربه، این خبرها حاکی از واقعیت دیگری است. مثلاً روز ۲۱ تیر ۱۳۷۵ وزارت اطلاعات رژیم آخوندی ادعا کرد ۳ شبکه جاسوسی را در اصفهان کشف و ۱۵ نفر از اعضای آنها را دستگیر کرده است. وزارت اطلاعات رژیم درباره هویت و مشخصات دستگیر شدگان، هیچ گونه توضیحی نداد و آن را در پرده ابهام گذاشت. پیش از این نیز در تاریخ ۱۶ فروردین همان سال، رژیم از کشف ۷ شبکه جاسوسی در استان آذربایجان غربی و دستگیری ۲۹ نفر در این رابطه خبر داده بود. در باره این دستگیریها خبرگزاری فرانسه روز ۲۱ تیر ۱۳۷۵ اعلام کرد: «رسانه های ایرانی اخیراً موارد زیادی از کشف شبکه های جاسوسی را منتشر کرده اند که معمولاً دربرگیرنده اتباع ایرانی بوده است».

روشن است که این قبیل ادعاها نشان می دهد اغلب کسانی که تحت عنوان جاسوسی و... دستگیر شده اند، فعالان سیاسی و به خصوص هواداران مقاومت بوده اند. در این زمینه اعتراف رئیس اطلاعات استان مازندران به اندازه کافی گویاست. او در روز ۱۴ تیر ۱۳۷۵ از کشف یک شبکه به اصطلاح تروریستی در این استان خبر داد و گفت که اعضای آن قصد حمله های تروریستی و بمبگذاری داشته اند. وی به ایادی رژیم هشدار داد

که نسبت به شناسایی این گونه افراد غفلت نکنند و نگذارند ترورهای سالهای نخست انقلاب تکرار شود.

در همین رابطه جا دارد به تصویب یک قانون ضد انقلابی در مجلس رژیم اشاره کنیم. به موجب قانونی که روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۵ از تصویب مجلس رژیم گذشت، کسانی که در زمینه‌های سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و علمی اطلاعاتی در اختیار مقاومت قرار دهند، محارب شناخته شده و به مجازات اعدام محکوم خواهند شد. براساس این قانون «با کسانی که مکاتبات و مراسلات سری یا اسرار و اطلاعات طبقه بندی شده نظامی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و علمی کشور را در اختیار گروه‌های محارب قرار دهند، یا آنان را به نحوی از مفاد آن آگاه کنند، به عنوان جاسوس برخورد می‌شود و ضمن مصادره کلیه اموالی که از این طریق به دست آورده‌اند، در حکم محارب شناخته شده و به مجازات اعدام محکوم می‌شوند».

برخی از اعدام‌های گزارش نشده

گسترده‌گی اعدام‌ها البته رژیم را وادار به اعتراف بخش ناچیزی از آن می‌کند. اما واقعیت این است که رژیم از بخش عمده اعدام‌ها به طور رسمی حرفی نمی‌زند و کسی از آن خبر ندارد. اخبار جسته و گریخته‌یی که از شهرهای کوچک و حتی روستاها رسیده، نشان می‌دهد که بخش اعظم اعدام‌های بی‌سر و صدا و مخفیانه صورت گرفته است. مثلاً در جریان قتل عام سیاه زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، درحالی‌که ۳۰ هزار زندانی سیاسی، به صورتی فجیع به دار آویخته یا به جوخه تیرباران سپرده شدند، رژیم ابتدا در مورد آن سکوت کرد، سکوتی که هنوز که هنوز است ادامه دارد و هیچ‌یک از مقام‌های رژیم جرأت سخن گفتن از آن جنایت ننگین را به خود نداده‌اند. به چند مورد از اعدام‌های بی‌سر و صدا که فقط در اوین صورت گرفته اشاره می‌کنیم:

بنا به اسناد موجود در آرشیو واحد تحقیق شهیدان انقلاب نوین مردم ایران، در فاصله هشتم تا سیزدهم مهرماه ۱۳۶۰، قریب به ۴۰۰ تن از جوانان (فقط در زندان اوین) تیرباران شده‌اند. هم‌چنین در بعدازظهر روز ۵ مهر ۱۳۶۰، روزی که تهران شاهد تظاهرات گسترده مردمی با شعار «مرگ بر خمینی» بود، ۱۶۰ تن از مردم و هواداران مجاهدین که در توره‌های گسترده خیابانی دستگیر شده بودند، به جوخه تیرباران سپرده شدند.

بنا به همین اسناد در فاصله ۲ تا ۸ بهمن ۱۳۶۱، ۱۸۰ زندانی سیاسی در زندان اوین تیرباران شده‌اند. اجساد آنان با کامیون به بهشت زهرا منتقل شده و جهت دفن مخفیانه آنها گورستان به وسیله پاسداران دوزخ تعطیل و از ورود افراد جلوگیری شده است. براساس گزارش کارکنان گورستان بهشت زهرا، اکثر اجساد بر اثر شکنجه متلاشی بوده است. تعداد اندکی از اجساد سالم بوده که به خانواده‌های آنان تحویل و در قبال هر جسد ۶ هزار تومان دریافت می‌کرده‌اند. اسناد موجود هم چنین نشان می‌دهد: در فاصله بین ۱۸ تا ۲۱ آبان ۱۳۶۱؛ ۱۸۴ تن دیگر، در روز ۱۱ آذرماه همان سال؛ ۳۰ تن دیگر، در اسفند ۱۳۶۱؛ یکصدتن دیگر و در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۳؛ بیش از ۴۰۰ زندانی سیاسی در زندان اوین تیرباران شده‌اند. در همین روز در زندانهای اصفهان و شیراز نیز ۳۰ تن از زندانیان سیاسی به جوخه تیرباران سپرده شده‌اند. البته رژیم هیچ یک از این اعدام‌های وحشیانه را اعلام بیرونی نکرده است.

خانواده‌های اعدام‌شده

سرنوشت خانواده‌های مجاهدین و زندانیان و شهیدان آنان هر ناظری را به این نتیجه می‌رساند که خمینی چون سلیبی ویرانگر و مهیب هزاران خانواده را قربانی جاه طلبی ارتجاعی خود کرده است. هزاران نفر قربانی این نسل‌کشی وحشیانه شده‌اند. از بسیاری خانواده‌ها حتی یک نفر نیز باقی نمانده است. هم چنین خانواده‌های متعددی هدف سرکوب رژیم واقع شده‌اند، مثلاً پدر یا مادر، عضو یا هوادار مجاهدین بوده، و چون خانواده در ملا اجتماعی خود به این هواداری معروف بوده‌اند، همه آنها سرنوشت مشابهی پیدا کرده‌اند:

مجاهد شهید محمد مصباح که در زمان شاه نیز زندانی سیاسی بود، به دست دژخیمان خمینی به شهادت رسید. همسرش رقیه مسیح نیز سرنوشت مشابهی پیدا کرد. پنج فرزند این زوج، یعنی اکبر مصباح، اصغر مصباح، محمود مصباح، عزت مصباح و فاطمه مصباح و همین‌طور عروس خانواده به نام نسرین مسیح، یکی پس از دیگری به دست آخوندها به نحوی شهید شدند.

یکی از زندانیان که شاهد آخرین لحظات زندگی محمود مصباح، فرزند این خانواده، بوده خاطره خود را چنین تعریف می‌کند: «من شاهد رفتن محمود مصباح ۱۹ ساله برای

اعدام بودم. محمود درحالی که از سالن خارج می شد با صدای بلند می گفت " دارم می روم پیش پدر و مادرم". فاطمه مصباح، کوچکترین فرزند خانواده، هنگام اعدام فقط ۱۳ سال از عمرش می گذشت. از او وصیتنامه کوتاهی و تکان دهنده‌ی باقی مانده است که بسیاری آن را بارها خوانده‌اند و به چهره معصومش در لیست شهیدان خیره شده‌اند:

« اللهم انصر المجاهدين الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا

بارخدایا مجاهدین را یاری کن همان کسانی که گفتند پروردگار تکامل بخش ما الله است و آن گاه بر این حرف پایداری کردند.

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

با پذیرش ایدئولوژی توحیدی سازمان مجاهدین خلق که همان رسیدن به جامعه بی طبقه توحیدی و رسیدن به خداست، تصمیم گرفتم برای نابود کردن استبداد و مرتجعین، جان و مالم را در چنین راهی رها کنم و حتی خونم که در رگام جاری است را در سنگفرش خیابانها جاری کنم تا سراسر خیابان گلهای آزادی سربلند کنند. اما در این جا جای تشکرش باقی است از برادران مجاهدان مسعود رجوی و موسی خیابانی و ... تشکر کنم که مرا در چنین راهی دعوت کردند و من چون دیدم که تنها سازمانی که می تواند تا آخرین قطره خون افادش در مقابل استبداد بایستد، سازمان مجاهدین خلق است و یک چنین سازمانی است که می تواند جامعه را به سوی جامعه بی طبقه توحیدی رها سازد. پس به مرتجعین هم می گویم تاریخ را عبور کردم و مرور کردم اما جنایات شما فجیع ترین جنایات است که در تاریخ دیده نشده و این فجیع جنایات شما در تاریخ ثبت خواهد شد و خلق انتقام یک چنین خونهایی را خواهد گرفت و در پیشگاه خدا و خلق رسوا خواهید شد. من این راه پرپیچ و خم را انتخاب کردم و تا آخرین قطره خونم که در رگام جاری است و نوید پیروزی را می دهند، علیه استبداد می جنگم و عاشقانه شهادت را در آغوش می گیرم و از نسل انقلابی آینده می خواهم که راه من و دیگر همزمان را ادامه دهند.

درو بر سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران

زنده باد آزادی، زنده باد خلق

مرگ بر استبداد، مرگ بر اختناق

پیش به سوی جامعه بی طبقه توحیدی



برگ اول شناسنامه مجاهد شهید فاطمه مصباح که هنگام تیرباران ۱۳ ساله بود



قسمتی از نامه مجاهد شهید اشرف رجوی به برادر مجاهد مسعود رجوی که در آن با شعری که درباره فاطمه نوشته شده، به شهادت او اشاره می کند

سال ۱۳۶۰ در هنگامی که صدا و سیمای مرتجعین اعلام می‌کند مجاهدان را بدون تشخیص هویت به جوخه‌های اعدام برده‌اند.

خلق پیروز است.

فاطمه مصباح»

خانوادهٔ دکتر مرتضی شفایی که یکی از پزشکان بسیار خوشنام و مردم‌دوست شهر اصفهان بود، یکی دیگر از این خانواده‌هاست. علاوه بر خود دکتر شفایی، همسرش (عفت خلیفه سلطانی) و سه فرزند آنها و هم‌چنین عروس و داماد خانواده‌شان تیرباران شدند.

در شهرکرد خانوادهٔ مجاهدپرور شجاعی ۱۲ تن از اعضای خود را، از جمله مجاهدین شهید نسرین، مراد و قربان شجاعی، در راه آزادی مردم ایران از حاکمیت پلید آخوندها فدیّه داده‌اند.

در سمنان از خانوادهٔ همتی ۷ تن در زمرهٔ شهیدان انقلاب نوین ایران قرار دارند. پدر این خانوادهٔ شریف، حاج رضا همتی، حین درگیری با پاسداران در مقابل زندان پس از سکتة قلبی جان سپرد و به فرزندان مجاهدش پیوست.

با شهادت طهمورث رحیم‌نژاد (استاد دانشگاه)، هفتمین و آخرین بازماندهٔ این خانوادهٔ قهرمان‌پرور به کاروان شهیدان مجاهد خلق پیوست. تهمینه، ترانه، فریدون، عزیزالله و همسرش فریبا عاجلی در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ به شهادت رسیده بودند. تهمینه و همسرش مجاهد شهید میرطه میرصادقی از جمله مجاهدینی بودند که در رکاب اشرف شهیدان مجاهد و سردار خیابانی در عاشورای مجاهدین به شهادت رسیدند.

از خانوادهٔ عالمزاده حرجندی نیز ۷ تن اعدام شده‌اند. خانواده‌های زائرین مقدم (۵ عضو خانواده)، خسروی (۵ عضو)، تدین چهارسوقی (۵ عضو)، جوادی اصل (۴ عضو)، بقایی (۴ عضو)، داوودی (۴ عضو)، الهی (۴ عضو)، امامی (۳ عضو)، کبیری (۳ عضو)، اوسطی (۳ عضو) و ... از جملهٔ این خانواده‌ها هستند.

۶ تن از خانوادهٔ حریری (از زنجان) به نامهای جعفر ۲۸ ساله، سیما ۱۷ ساله، مسعود ۲۹ ساله، و فرح حریری، عزت اشتری، همسر فرح حریری و ناصر موسوی، داماد دیگر خانواده، اعدام شده‌اند. در تهران و همدان مصطفی، حسین و شهناز میرزایی اعدام شدند.

شهدای مجاهد خانواده جابانی



از راست به چپ مجاهدین شهید سعید جابانی، حمید جابانی و کورش جابانی



مجاهد شهید حسین رجبی

در تهران چهارتن از خانواده تحصیلی (۲ برادر و ۲ خواهر) به شهادت رسیده‌اند. پدر مجاهد محمدابراهیم رجبی هنگام تیرباران ۵۸ ساله بود و ۷ فرزند داشت. پیش از آن دو فرزندش یعنی مجاهدین شهید پروانه رجبی و حسین رجبی توسط رژیم آخوندی به شهادت رسیده بودند.

اعدام کودکان و سالخوردگان

کودکان و نوجوانان نیز از نخستین قربانیان آخوندها به شمار می‌روند. رسوایی این عمل ننگین آن چنان بالا گرفته که حتی مطبوعات خارجی نیز به آن پرداخته‌اند. در آرشیو روابط بین‌المللی مجاهدین نسخه‌یی از روزنامه فرانسوی فرانس سوار مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۸۱ (مهر ماه ۱۳۶۰) وجود دارد که تیترو اول خود را به اعدام کودکان در ایران اختصاص داده و نوشته است: «اعدام ۲۰۰ کودک در تهران». در صفحه اول روزنامه مزبور عکس ۴ تن از نوجوانان و کودکانی که در یک روز اعدام شده بودند، چاپ شده بود (۱۵).

این روزنامه در گزارش خود در این باره خاطر نشان کرد که «بسیاری از این کودکان ۱۱ و ۱۲ ساله در جریان تظاهرات زخمی شده بودند و قبل از این که اعدام شوند از تخت بیمارستانها به زیر کشیده شدند». پیام روشن است: کمی سن و سال نیز مانع اعدام نخواهد شد.

البته نباید فکر کرد که به رسمیت نشناختن حد و مرز سنی فقط شامل کودکان است. برای رژیم آخوندی هیچ گروه سنی وجود ندارد که از این کینه نفرت‌انگیز و حیوانی در امان باشد.

بسیاری مادران وجود دارند که همراه با فرزندان خود به جوخه‌های آتش خمینی سپرده شده‌اند، مانند، مادر صغری داوری (شایسته) یا مادر آراسته قلی‌وند (بزرگانفرد) ۵۶ ساله که هر کدام بیش از دوتن از فرزندان خود نیز اعدام شده‌اند. مادر ذاکری ۷۰ ساله، را به جرم حمایت از مجاهدین به جوخه‌های تیرباران سپردند. در گزارشها آمده است زمانی که این شیرزن قهرمان را به تیرک اعدام بسته بودند، اجازه نداد تا چشمهایش را ببندند و گفته بود در آخرین لحظه حیاتش، آن هنگام که صف تیرباران‌کنندگان به سویش شلیک می‌کنند،

می خواهد «حقانیت مجاهدین» را به چشم ببیند.

در بین مادران مجاهد که توسط رژیم خمینی تیرباران شده اند مادر معصومه شادمانی (کبیری) از برجستگی خاصی برخوردار است. این مادر دلاور در زمان شاه به حبس ابد محکوم شده بود. همزمان با قیام مردم علیه شاه و همراه با آخرین دسته از زندانیان سیاسی به عنوان یکی از سمبلهای مقاومت علیه رژیم شاه توسط مردم از زندان آزاد گردید. اما خمینی که زن ستیزی و ویژگی برجسته اوست، از این زن مجاهد بیشترین کینه را داشت. مادر کبیری را آن چنان شکنجه کردند که هنگام شهادت گوشت پاهایش، از کف تا به زانو، ریخته بود.

مجاهد شهید چنگیز هادیخانلو که در ۱۳ آبان ۱۳۷۶ به دست مزدوران اعزامی رژیم ترور شد، در گزارشی از وضعیت پدرش نوشته بود: «پدرم امیر هوشنگ هادیخانلو متولد سال ۱۳۰۵ در ارومیه کارمند حسابدار بازنشسته ارتش بود. او در خرداد سال ۱۳۶۷ دستگیر شد و به اوین منتقل گردید. بعد از شکنجه های فراوان در اواخر سال ۱۳۶۷ در سن ۶۲ سالگی در زیر شکنجه شهید شد».

اعدام زندانیان سیاسی زمان شاه و...

دفتر مجاهدین خلق در پاریس در ۱۶ بهمن ۱۳۶۰ اسامی ۷۸ تن از زندانیان سیاسی زمان شاه را که توسط خمینی تیرباران شده بودند، منتشر نمود که ۷۱ تن از آنان کادرها و اعضا و مسئولان سازمان مجاهدین خلق ایران بوده اند. هم چنین بخش ارتش سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۶۳ لیستی از اسامی گروهی از پرسنل نظامی ارتش را که از اعضا یا هواداران سازمان بوده و در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ اعدام شده اند، انتشار داد. این لیست حاوی اسامی کامل، تاریخ، محل اعدام و رده نظامی ۱۲۵ افسر می باشد. در میان آنها دوسرهنگ، یک سرگرد، ۶ سروان، ۱۴ ستوان و شماری از تکنیسینهای نیروی هوایی (همافران)، افسران جزء، درجه داران، سربازان نیروی زمینی، نیروی هوایی، نیروی دریایی، ژاندارمری و نیروی پلیس وجود دارند. البته تعداد واقعی پرسنل نظامی مجاهدین که به دست ایادی رژیم خمینی اعدام شده اند، حتی تا همان تاریخ، چندین برابر رقم مزبور می باشد که به دلایل اطلاعاتی اعلام نشده است.

ورزشکاران قشر دیگری هستند که توسط رژیم به شدت سرکوب شده اند. رژیم

خمینی طیف گسترده‌یی از محبوب‌ترین و برجسته‌ترین ورزشکارانی را که به صف مقاومت پیوسته‌اند، اعدام کرده است. حبیب خبیری؛ کاپیتان ۲۹ساله تیم ملی فوتبال ایران در جام ملت‌های آسیا در سال ۱۳۵۸، هوشنگ منتظرالظهور؛ ملی پوش کشتی فرنگی ایران، علا کوشالی؛ عضو تیم دارایی، پرسپولیس و منتخب ایران، مهشید رزاقی؛ عضو تیم فوتبال هما تهران، مجید حاج بیگی؛ قهرمان کاراته باشگاه‌های تهران، منوچهر زنگویی؛ قهرمان بسکتبال خوزستان، مجید نظری؛ قهرمان جودو باشگاه‌های تهران، سید محمد عطارودی؛ قهرمان و مربی تکواندو و خواهر مجاهد فروزان عبدی؛ قهرمان تیم ملی والیبال، از جمله این شهیدان سرفراز هستند.

هم چنین اعدام روحانیان و طلبه‌های هوادار سازمان توسط خمینی این واقعیت را نشان می‌دهد که آن چه برای رژیم خمینی مهم است دشمنی و کینه‌ورزی با مجاهدین است. اعدام روحانیان آزاده‌یی چون حجت الاسلام حبیب‌الله آشوری، به دلیل حمایتش از مجاهدین، لکه ننگ دیگری است بر پیشانی آخوندهای مرتجع و فاسد. احمد محدث یکی دیگر از روحانیانی است که توسط رژیم خمینی اعدام شده. یک زندانی که در آخرین روزهای احمد محدث با او بوده، در بخشی از گزارش خود، به آن پرداخته است: «در ابتدا زندان اوین با طلبه شهید احمد محدث هم سلول بودم. در آن زمان احمد زیربازجویی و شکنجه بود. در اثر ضربات کابل پاهایش مجروح بود و نمی‌توانست درست راه برود. دادستانی بر روی احمد فشار زیادی می‌آورد تا در مورد طلبه‌های هوادار سازمان مجاهدین در داخل حوزه قم اطلاعات به دست آورد. با توجه به محبوبیت و شهرت احمد در میان طلبه‌های حوزه علمیه قم، گرفتن مصاحبه تلویزیونی و اظهار ندامت از طرف او برایشان بسیار مهم بود. برای همین هم او را به شدت تحت فشار قرار دادند که مصاحبه را بپذیرد. ولی احمد محدث با وجود اعمال شکنجه از طرف درخیمان دادستانی هرگز تسلیم آنها نشد و سرانجام بعد از یک محاکمه سریع فرمایشی در دادگاه به اعدام محکوم شد. عاقبت شبی در سلول باز شد و اسم احمد را خواندند. از آن جا که از اعدام قریب الوقوع او اطلاع داشتیم، برای خداحافظی آخر به سمت او رفتیم، ولی پاسداران نگذاشتند با او خداحافظی و دیده‌بوسی کنیم، او را با خشونت کشیدند و بردند. همان شب ما صدای اعدام جمعی تعدادی از زندانیان را شنیدیم که احمد هم در میان آنها بود».

در بین روحانیان هوادار مجاهدین از شهیدانی چون محمدعلی مالک الرقابی، عباس حسینی، علی اصغر امامی، سیداحمد میرنوراللهی، مرتضی احمدی و یحیی نصرآبادی مصباح نیز می توان نام برد.

بر خورد با اجساد شهیدان

آخوندهای سفله در اوج کینه حیوانی خود، از جسد شهیدان نیز نمی گذرند. حتی از آنها به عنوان وسیله بی برای شکنجه و تحقیر زندانیان استفاده می کنند.

رفتاری که پاسداران با اجساد شهیدان عاشورای مجاهدین در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ داشتند، نمونه سیاه این برخورد ضدانسانی است. در مورد اجساد شهیدان دیگر هم بسیاری از اجساد را اصلاً تحویل خانواده هایشان نمی دهند. آنها را در گورهای جمعی در بیابانهای مختلف و دور از شهر یا مکانهای شناخته شده دفن می کنند. البته هر از گاهی یکی از آنان به صورتی اتفاقی کشف می شود. یکی از شاهدان، مشاهدات خود را از کشف یکی از این گورها چنین شرح داده است: «جای اجساد کسانی که در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند، مشخص نیست. اما خانواده های شهیدان که در پی اجساد بستگان خود بودند، در تهران یک بار متوجه می شوند که تعدادی از آنان را به جاده خاوران منتقل کرده اند. من خود به آن جا رفتم، منطقه نسبتاً وسیعی کنار گورستان ارمینیا بود. بعد از تحقیقات معلوم شد شبانه با لودر چهارکانال طولانی کنده و اجساد را در آنها ریخته اند. وقتی من و چند نفر دیگر به آن جا رفتیم، دیدیم که دست یکی از شهیدان از خاک بیرون مانده و حیوانات آن را به صورت نیمه خورده اند. با جستجوی دقیق تر اجساد را پیدا کردیم که بر رویشان خاک نریخته بودند. همزمان با ما، عده دیگری از خانواده ها نیز آمدند، ما خودمان بر روی اجساد شهیدان خاک ریختیم و دفنشان کردیم. از آن پس، روزهای پنجشنبه به آن جا می رفتیم، بعد از مدتی پاسداران متوجه شدند، یک روز به ما حمله کرده و حدود ۵۰ نفر را دستگیر کردند، بعد از آن دیگر کسی اجازه نداشت به آن جا برود. پاسداران آن جا را با لودر صاف کردند و دورش حصار کشیدند. اخیراً هم شنیده ام که در حال ساختن بنایی در همان محل هستند».

در موارد دیگر هم اجازه دفن آنها را در گورستانهای عمومی نمی دهند، بسیاری از خانواده ها ناگزیر از دفن فرزندان خود در باغچه یا حیاط خانه هایشان شده اند. رژیم از

این واهمه دارد که مزار شهیدان به زیارتگاهی برای مردم تبدیل شود. چرا که هر شهید سمبلی از مقاومت در برابر ارتجاع هار و درنده است و مردم بهتر از هرکس دیگر فرزندان مجاهد و مبارز خود را می شناسند. به عنوان مثال، بعد از شهادت مجاهد شهید رضا نجیب زاده در فسا، جنازه او را تحویل خانواده اش داده، اما اجازه نمی دهند جسد در غسلخانه شسته شود. خانواده شهید مجبور می شوند غسل فرزند شهید خود را در حوض خانه انجام دهند. پس از آن هم اجازه دفن در گورستان شهر را به آنها نمی دهند. خانواده به ناچار بعد از کندن قبر در باغچه خانه شان، او را در آن جا دفن می کنند. این کار بازتاب وسیع اجتماعی داشت و مردم را برانگیخت تا به کار مزدوران اعتراض کنند و آنها بالاچاره اجازه دفن رضا را در گوشه یی از قبرستان می دهند. اما با گماردن مأمور مانع از این می شوند که کسی گریه و عزاداری کند. نظیر همین رفتار غیر انسانی با پیکر مجاهد شهید حسین میراب در فسا گزارش شده است. پاسداران از خانواده این شهید به ازای هر گلوله، که هنگام اعدام به او شلیک کرده اند، مبلغی اخاذی می کنند.

در زیر متن یک سند حاکی از جلوگیری از دفن اعدام شدگان در گورستان مسلمین را ملاحظه می کنید. متن این سند عبارتست از:

«به موجب رأی صادره از دادگاه انقلاب اسلامی اهواز به شماره ۴۱۲-ر غلامرضا بزرگرزاده فرزند حسن، به جرم فعالیت مجدانه و خالصانه به نفع سازمان ضد خلقی منافقین و تأیید علنی کلیه فعالیت‌های تخریبی این گروهک مزدور و اقدام به نشر اعلامیه‌هایی که در آن تأیید ترور بندگان صالح خدا و به خصوص ترور یکی از برادران حزب الله و نیز فعالیت در خانه‌های تیمی، محارب با خدا و رسول خدا شناخته و محکوم به اعدام گردید- لذا نامبرده اعزام تا حکم صادره در مورد وی به اجرا درآید. دادیار اجرای احکام عباسعلی ...»

رونوشت ریاست محترم زندان شهربانی اهواز جهت اطلاع و ضبط در پرونده
رونوشت سردخانه، بستگان نامبرده حق دفن جسد در گورستان مسلمین را
ندارند» (۱۶)

۱۶- کلیشه این سند و سند دیگری با همین مضمون در صفحات بعد ملاحظه می شود که برای نخستین بار در نشریه مجاهد شماره ۱۳۴ به تاریخ ۱۶ دیماه ۱۳۶۱ به چاپ رسیده است.

بسمه تعالی



جمهوری اسلامی ایران

دادسرای انقلاب اسلامی

شماره ...

تاریخ ...

بیت ...

بر حسب رای صادره از دادگاه انقلاب اهواز شماره ...
تاریخ ...

علامه صاحب بزرگوار در روز دوشنبه محرم سالیت ...
سازمان صدقاتی نافعین و تأیید علی طیبه فدائیسرای تحریریه از
گزارش ...
در ...
به احوال ...

اداره ...
دادسرای انقلاب اسلامی اهواز

روز ...
روز ...
سپهر ...

حکم دادسرای انقلاب اسلامی اهواز
در باره جلوگیری از دفن جسد مجاهد شهید غلامرضا بزرگزاده در گورستان مسلمین



مزار مجاهد شهید بیژن رضایی جهرمی (دانش آموز) - تهران



مزار مجاهد شهید اکبر عدالتیان فروتن (دانش آموز ۱۷ ساله) - مشهد



مزار مجاهد شهید حمید یآوری سر تختی - کرمانشاه

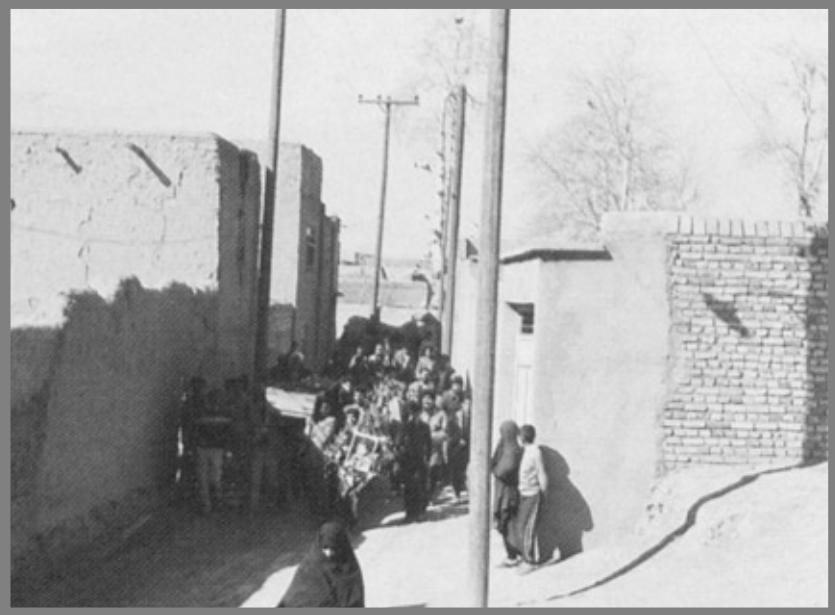


مزار مجاهد شهید محمد اشرف پور (هماقر نیروی هوایی)



مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری مجاهد شهید جلال رضانی در گورستان قلعه نو سبزوار
(به همراه عکس پیکر پاک شهید)







مزار مجاهد شهید مهرداد صادق (دانش آموز) - تهران



مزار مجاهد شهید محمد مهدی شریفیان رضوی - مشهد



مزار مجاهد شهید پرویز سلیمی

قتل عام سال ۶۷ یک نسل کشی فجیع در ردیف بزرگترین جنایات ضدبشری قرن

سرفصلهای سیاه در زندانهای رژیم خمینی کم نبوده اند. یکی از سیاه ترین آنان قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی بی دفاع در تابستان سال ۶۷ بوده است. در مردادماه آن سال، پس از سرکشیدن جام زهر آتش بس، خمینی فرمان قتل عام زندانیان را صادر کرد. البته تصمیم برای این نسل کشی سیاه ناگهانی نبود. اغلب زندانیانی که از شکنجه گاههای خمینی به نحوی جان سالم به در برده اند نمونه های متعددی را ذکر می کنند که مقامات بالای رژیم و دژخیمان خمینی باصراحت به آنان گفته اند که نمی گذارند زنده از زندان بیرون بروند و حتی در روز و لحظه یی که بفهمند در آستانه سقوط قرار گرفته اند «برای هر سلول نارنجکی را در نظر گرفته اند».

در همه تهدیدهای ضد انسانی جلادان، یک هدف شوم و یک نیت ضد انقلابی که همانا از میان برداشتن نسل مجاهد خلق بود؛ مشترک است. اما بی تردید قتل عام بیش از ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ یکی از سیاهترین نمونه های آن است. نمونه یی که بارزترین وجه عمق کینه و شقاوت خمینی و دژخیمانش را به نمایش می گذارد. زندانیانی که در سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ در زندان بوده اند، همگی شهادت داده اند که در آن سالها مقاومت نسل مجاهد خلق در زندانها در مدار بالاتری اوج گرفت، به نحوی که سران و دژخیمان خمینی را به وحشت انداخت. کشتارهای ۴ سال اول مبارزه مسلحانه، با همه سبعیت آن، کاری از پیش نبرده بود و مجاهدین اسیر، روز به روز مقاومت می شدند و با تجربه تر و سرفرازتر، تمام دستگاه سرکوب و شکنجه رژیم را با بن بستى لاعلاج مواجه کرده بودند. هم از این رو خمینی در صدد بود تا در اولین فرصت دست به کشتاری وسیع بزند. پس از درهم شکستن استراتژی جنگ ضد میهنی و سرکشیدن جام زهر آتش بس، خمینی در مرداد ۱۳۶۷ دستور قتل عام زندانیان سیاسی مجاهد و یک نسل کشی سیاه را صادر کرد که در ردیف بزرگترین جنایتهای ضدبشری قرن قرار دارد. بر اساس این دستور، کمیسیونی مأمور تعیین تکلیف زندانیان مجاهد شد. این کمیسیون که توسط زندانیان به درستی «کمیسیون مرگ» نام گرفت، وظیفه داشت در اسرع وقت با زندانیان برخورد کند و حکم نهایی را در ظرف چند دقیقه صادر نماید.

یکی از مجاهدین که در آن روزها خود در زندان بوده، نوشته است: «کمیسون مرگ در تهران تشکیل شده بود از آخوند جعفر نیری؛ رئیس دادگاه، آخوند مرتضی اشراقی؛ دادستان، آخوند اسماعیل شوشتری؛ رئیس وقت زندانهای کشور و رئیس زندان و یک نماینده از وزارت اطلاعات که متغیر بود. علاوه بر اینها، دژخیمان هرزندان نیز به صورتی فعال در به کشتن دادن مجاهدین دست داشتند. مثلاً در اوین دژخیم سفک مجتبی حلویی و در گوهردشت پاسدار داوود لشکری و حمید عباسی از مزدورانی بودند که با سبعتی باور نکردنی به شکنجه و کشتار مجاهدین پرداختند. معیار اصلی «کمیسون مرگ» این بود که زندانی هویت سازمانی خود را چه می نامد؟ «مجاهد» یا به تعبیر آنان «منافق»؟ چنانچه هر زندانی مجاهد یا هوادار مجاهدین وابستگی سازمانی و اعتقادی خود را «مجاهد» اعلام می کرد، بی درنگ حکم اعدامش صادر می شد. یکی از زندانیان که خود در معرض این وضعیت قرار گرفته، در گزارش خود نوشته است: «در به اصطلاح دادگاهی که تشکیل می شد و در چند دقیقه پایان می یافت، اولین سؤال این بود که چرا دستگیر شده ای؟ اگر می گفתי به اتهام هواداری از مجاهدین، اغلب دیگر ادامه نمی دادند و بلافاصله حکم اعدام را صادر می کردند. اما اگر مثلاً می گفتم "منافقین"، تازه سؤالات بعدی شروع می شد. "آیا حضری به جبهه بروی و از روی میدان مین ردشوی؟ آیا حضری مصاحبه تلویزیونی کنی و آنها را محکوم کنی؟ آیا حضری به منافقین تیر خلاص بزنی؟" و ... و بالاخره هم حکم را صادر می کردند».

در میان اعدام شدگان بسیاری از زندانیانی که مدت ۷-۸ سال در زندان بوده اند، دیده می شوند. هم چنین بسیاری از بیماران در حالی که حتی توان رفتن به محل اعدامها را نداشتند، به دار آویخته شدند. کسانی که بر اثر شکنجه های مستمر چندین ساله در زندان توسط همان دژخیمان با صندلی چرخدار حرکت می کردند یا بعضاً تعادل روانی خود را از دست داده بودند. یعنی جنایت شقاوت آمیز خمینی هیچ حد و مرزی از انسانیت و حق و حقوق انسانی یک زندانی اسیر را به رسمیت نشناخت و مرزهای نوینی از توحش و بربریت را در نوردید. اما بی شک در تاریخ نوشته خواهد شد که شگفت آورتر از شقاوت خمینی و مزدورانش، مقاومت حماسی و پاکبختگی نسلی بود که در اوج صداقت و فدا، مرگ سرخ را با روحیه بی سرشار از امید و عشق به زندگی و انقلاب برگزیدند.

در گزارشی در این باره آمده است: «هرگز فراموش نمی کنم که در میان خواهرانی که

در گوهردشت به دار آویخته شدند، خواهری به نام آذر بود که از فرط شکنجه تقریباً فلج شده بود. او را با ویلچر به قتلگاه بردند» (۱۷). هم چنین در میان برادران کاوه نصاری بود که بر اثر شکنجه ها، دستها و پاهایش تقریباً بی حس شده بود و از بیماری صرع هم رنج می برد. او حتی قادر به جابه جایی خود نبود. یکی دیگر از برادران مجتبی هاشم خانی بود. او از لحظه دستگیری تا هنگام شهادت با نام مستعار در زندان به سر برد و حتی نامش را هم به مزدوران نگفت و عاقبت هم با نام مستعار جاودانه شد.

در گزارش دیگری آمده است: «تمام کسانی که رفتند با یک نام رفتند، با عشق به مسعود و با یاد او. و کلام آخر همه شان این بود که سلام ما را به او برسانید و بگویید ما با عهدی که با تو بسته بودیم تا به آخر وفا کردیم».

در گزارش دیگری آمده است: «در کنار بندی که ما زندانی بودیم، سلولی وجود داشت که خواهر مجاهد زهرا خسروی در آن به سر می برد. ما با او از طریق مورش ارتباط داشتیم. او را برای بازجویی بردند و وقتی برگشت در یک فرصت کوتاه که به دست آورد به ما مورش زد: "بچه ها، ۲۰ دقیقه برای نوشتن وصیتنامه به من وقت داده اند. می خواهند اعدام کنند. سلام من را به مسعود و مریم برسانید"».

پس از افشاگری مجاهدین درباره قتل عام وحشیانه سی هزار زندانی سیاسی، سردمداران رژیم و از جمله رفسنجانی، ادعا می کردند که گویا اعدام شدگان، نه از محکومان سابق، بلکه از کسانی هستند که گویا در همان ماهها دستگیر شده اند.

سندی را که در صفحه بعد ملاحظه می کنید (۱۸)، حکم دادستانی انقلاب خمینی در مورد مدت محکومیت مجاهد شهید بهروز گنجی خانی - از زندانیان قتل عام شده - است. وی در سال ۱۳۶۲ در پیدادگاههای خمینی ضدبشر، به شش سال زندان محکوم شده بود. او از ۱۴ فروردین ۱۳۶۲ به مدت ۵ سال و نیم دوران اسارت خود را سپری کرد و می بایست در ۱۴ فروردین ۱۳۶۸ از زندان آزاد شود. اما در مردادماه ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

۱۷- در این گزارش نام فامیل این خواهر قهرمان نیامده است. اما با تحقیقاتی که شد، معلوم گردید او مجاهد شهید آذر سلیمانی نام داشت که از زندان کرمانشاه به گوهردشت منتقل گردیده بود.

۱۸- این سند برای برای نخستین بار در نشریه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور شماره ۱۶۳ در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ به چاپ رسیده است.

تاریخ ۱۳۶۷
شماره ۱۵۵



دادستانی انقلاب اسلامی مرکز

سریاست بند

دوره زندان: بهروز گنجی خانی ف صلفی

زندانی نامبرده بالا در تاریخ ۱۴ اردیبهشت در شب
دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به ۱۰ سال حبس از تاریخ ۱۳۶۷
خانمه محکومیت وی ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۷ میباشد. لازم است بکروزر
قتل از یابان محکومیت، دفتر زندان به بایگانی اطلاع تا نسبت به آزادی وی

انفءا شود.

بهروز گنجی خانی

دادیار زندان ابدین
بایگانی دادسرای انقلاب اسلامی مرکز



حکم محکومیت مجاهد شهید بهروز گنجی خانی به ۶ سال حبس که توسط دادستانی انقلاب مرکز صادر شده است. براساس این حکم، بهروز بایستی در ۱۴ فروردین ۱۳۶۸ آزاد می شد، اما در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد ۱۳۶۷ به شهادت رسید

در شهرستانها نیز وضعیت به همین شکل بود. بر اساس گزارشهای رسیده در برخی شهرستانها کلیه زندانیان مجاهد را به دار آویخته یا به جوخه اعدام سپردند، به طوری که حتی یک مجاهد از میان همه آنان زنده باقی نمانده است. کشتار این بار مجاهدین در ابعادی کيفياً متفاوت با دفعات قبل انجام می شد. مثلاً از مجموعه زندانیان اوین و گوهردشت حدود ۳۰۰ نفر باقی ماند و سه بند زنان اوین بعد از کشتار تبدیل به یک بند شد.

تعدادی از زندانیان از بندرسته که توانسته اند خود را به ارتش آزادیبخش برسانند، گزارش داده اند که بنا بر یک برآورد تقریبی، ۹۰ درصد زندانیان زندان گوهردشت قتل عام شده اند. البته داستان قتل عام زندانیان مجاهد در سال ۱۳۶۷ از جمله مواردی است که جادارد درباره آن تحقیقات مفصل تری صورت گیرد، زیرا بیش از ۱۲ سال است که از آن جنایت هولناک می گذرد و هنوز که هنوز است بسیاری از واقعیات، به ویژه در شهرستانها، مکتوم مانده است (۱۹).

اما شاید بد نباشد اشاره کنیم عمق جنایتی که به دستور خمینی و تأیید و کمک و شرکت بسیاری از سران رژیمش انجام گرفت، اکنون بعد از ۱۲ سال دامان قاتلان و جلادان را گرفته است. اکنون خودشان هستند که در دعوی گرگها گوشه هایی از جنایاتی را که خود نیز در انجامش سهیم و شریک بوده اند، افشا می کنند. مثلاً روزنامه آریا در روزهای پایانی سال ۷۸، به قتل عام گسترده زندانیان اعتراف می کند و خواستار «برکناری و خانه نشینی» دست اندرکاران آن جنایت هولناک می شود. اما از آن جا که این مسأله پای بسیاری از سران رژیم را به میان می کشد، آخوند خاتمی با همه لاف و گزافهایش در مورد «جامعه مدنی» بلافاصله دخالت کرده و دستور توقیف آن را می دهد. از آن جا که مطلب بسیار واضحتراً از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد، مطلبی را که عیناً در روزنامه رسالت ۲۱ فروردین ۷۹، چاپ شده نقل می کنیم: «چرا روزنامه آریا به دستور رئیس جمهور توقیف و چرا بدون رسیدگی به تخلف آن مجدداً منتشر شد؟»

بخش خبری - روزنامه آریا که به دستور رئیس جمهور توقیف شده بود مجدداً انتشار خود را از سر گرفت.

۱۹- برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب قتل عام زندانیان سیاسی از انتشارات سازمان

مجاهدین خلق ایران، مرداد ۱۳۷۸

به نوشته هفته‌نامه صبح، توقیف روزنامه آریا در روزهای پایانی سال ۷۸ در پی درج مصاحبه سردبیر مجله ایران فردا صورت گرفته است.

وی در این مصاحبه گفته است به نظر من راه حل اصلی حل پرونده قتل‌های مشکوک رفتن به گذشته و باز کردن پرونده اعدام وسیع زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ است که باید تمامی کسانی که در آن پرونده مشارکت داشتند در اولین قدم برکنار و خانه نشین شوند و نباید خانه نشینی فقط برای آیت الله منتظری باشد.

هفته‌نامه صبح در ادامه این خبر آورده است: مطلب یادشده اشاره به حکم حضرت امام پس از عملیات مرصاد و همبستگی تمام عیار منافقین با رژیم عراق دارد که به مسئولان ابلاغ کردند زندانیان محارب و منافقی را که هم چنان بر موضع محاربه با نظام و همراهی با منافقین پافشاری می‌کنند، طبق احکام شرعی به اعدام محکوم نمایند و این حکم در زمانی صادر و اجرا شد که آقای خاتمی سمت معاون فرهنگی ستاد فرماندهی کل قوا را برعهده داشت و با جدیت از حکم حضرت امام حمایت کرده بود.

این هفته‌نامه هم چنین نوشته است تمامی علت توقف بی سروصدای روزنامه دوم خردادی آریا همین بود و علت سکوت دیگر روزنامه‌های دوم خردادی که در قبال هر برخوردی با مطبوعات هیاهو سر می‌دادند نیز از این بابت بود که پیگیری و طرح شفاف و تفصیلی این موضوع می‌تواند به عنوان یک نقطه بسیار منفی در کارنامه اصلاح طلبی و پروژه تساهل و تسامح تلقی شود.

به پایان فصلی رسیدیم که برگ برگش خونین است. و کاوش و جستجو در آن هر لحظه ابعاد جدیدی از یک فاجعه بزرگ را برای انسان روشن می‌کند. اما همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، تحقیق درباره کشتاری که آخوندها به راه انداخته‌اند و هنوز هم ادامه دارد، تنها ما را با یک فاجعه آشنا نمی‌کند. درست آن روی سکه فاجعه آخوندها، حماسه‌ی درخشان و تابناک قرار دارد، حماسه‌ی که هر انسان شریف و آزاده‌ی را غرق افتخار می‌کند. چرا که نفس استمرار اعدامها نشان می‌دهد که مقاومت در برابر ارتجاع و تلاش برای آزادی نه تنها نمرده و خاکستر نشده بلکه شکوفاتر و مصمم‌تر از هر روز دیگر ادامه دارد. و اگر غیر از این بود رژیم چه نیازی به ادامه آن داشت؟ این مقاومت برخاسته از مقاومت کل جامعه در قبال رژیم قرون وسطایی است. رژیمی که خیلی زود تمامی

دستاوردهای گرانمای مردم را که از حلقوم شاه بیرون کشیده بودند، به یغما برد. این همه شهید گواه آن است که مردم ما مصمم به ادامهٔ راه تا پیروزی نهایی هستند. بارها شنیده‌ایم که آزادی را در سینی طلایی به هیچ ملتی تقدیم نکرده‌اند. اما اکنون به حق باید گفت ملت ما شایسته‌ترین مردمان برای آزادی هستند، چرا که بهایی بس سنگین پرداخته و می‌پردازند. مقاومت جامعه یک مقاومت به معنی عام کلمه است، مقاومتی که در نگاههای مردم به جان آمده از فشار سرکوب، در انبوه زنانی که محروم از ابتدایی‌ترین حقوق خود حتی حق لباس پوشیدن به دلخواه خود را ندارند، در نفرین مادرانی که فرزندانشان شبانه در گورهای جمعی به خاک سپرده شده‌اند، در خشم پدرانی که خبر اعدام فرزندشان را از دژخیمان شنیده‌اند، و در هزار وجه مختلف دیگر خود را بارز می‌کند. مقاومت در داخل زندان در معنای اخص آن است. آن‌جا انسان و دژخیم بدون هیچ حائلی رو در روی هم قرار می‌گیرند و کلمات در منتهی‌الیه طیف معانی خود، برای بیان واقعیتها به کار گرفته می‌شوند. این‌جا هیچ نکتهٔ پوشیده‌یی وجود ندارد. لحظه، لحظهٔ رویارویی طناب است با گلوی زندانی بی دفاع، لحظهٔ آویزان شدن به زنجیر به حالت چپانی، و بالاخره لحظهٔ آشنا شدن گلوله با قلبهای گرم و جوان و سرشار از زندگی است. در همان زمان لحظهٔ خرد شدن دژخیم مسلط در مقابل ارادهٔ مقاومت مجاهدینی که با بدن مثله شده لب‌از لب نمی‌کشایند و برای این‌که لبخند رضایت بر لبان دژخیم نشینند، زیر ضربات کابل خم به ابرو نمی‌آورند. در هر اعدام صدای خرد شدن استخوانهای دژخیم را می‌توان شنید.